

比

7

# 

كلام و عقايد

> <sup>شرح حدیث</sup> عرض دین

حضرت عبدالعظيم حسني(ع)

آیة الله العظمی صافی گلپایگانی





شرح حديث

## عرض دين

حضرت عبدالعظيم حسنى عليهالسلام

حضرت نيالعطن صافى كليا كاني

عنوان قراردادی : حدیث عرض دین، شرح

عنوان و نام پدیدآور : شرح حدیث دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیهالسلام/ لطف لله صافی گلبایگاتی.

مشخصات تشر : فم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت أيت الله العظمي حاج شيخ لطف الله صافي كليا يكاني

مشخصات ظاهری : ۱۳۷ ص.

شابک ، 10··· 978-600-5105 -49-0 ال

وضعیت قهرست لریسی : فیرا

يادهاشت : چاپ هغتم

یادداشت: کتاب حاضر در سال های مختلف توسط تاشرین متفاوت متشر شده است

موضوع : عبدالعظيم بن عبدالله. (ع)، ١٧٧ -- ٢٥٥ق.

موضوع : احادیث خاص (عرض دین) ـــــنقد و تفسیر

شناسه افزوده : صافي كلبابكاني، لطف أشه ١٣٩٧-.تونبيحكر

ردهبندی کنگره ۱۳۹۰ تص ۲۰۲۰ می ۱۳۹۰

رددبندی دیرین : ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملّی : ۲۶۸۸۲۰۵

#### دفتر تنظیم و نشر آثار سر العظر سی فی کلمایکا مشرشاز منداستی فی کلمایکا

- شرح حدیث عرض دین■
- حضرت أيت الله العظمي صافي مدعله اتوارف 🔳
- ربيغ الاول ١٤٣٣ / زمستان ١٣٩٠ 🖪
- ....
- ۱۵۰۰ تومان 🔳
- **■**9YA 1 + + 0 1 + 0 £9- +
- www.saafi.net
- saafi(d) saafi, net
- قم/انقلاب ٦/شماره ١٨١ 🎟
- T (+TO1) YYYYYA+

- نام کتاب:
  - مؤلف
- چاپ اول ناشر (هفتم کتاب):
  - شمار کان:
    - سردن
      - 🗨 بها:
  - شابك: ● سايت الكترونيك:
  - پست الكترونيك:
    - 🗣 أدرس يستي:
      - تلفن:

#### سوابق نشر این کتاب

 انتشارات حضرت معصومه سلام الله عليها، قم، ۱۳۷۶(چاپ اول)، ۱۳۷۸(چاپ دوم)، ۱۳۸۵ (چاپ چهارم)(ویراست دوم)

٢. دارالحديث، قم، ١٣٨٢ (چاپ سوم)(با تقطيع چند صفحه از كتاب)

٣. دليل ما، ١٣٨٧ (چاپ پنجم) (ويراست سوم كتاب)، ١٣٨٨ (چاپ ششم).

الحمد لله الذي ليس في السماوات دورات
و لا في الارض حركات و لا في الاشجار ورقات
و لا في البحار قطرات و لا في العيون لحظات و لا في النفوس
خطرات و لا في الكتاب المبين حروف و كلمات الا و هي له شاهدات
و اليه دالات و الصلوات الزكيات و التحيات والناميات المباركات
على افضل آياته البينات و اكمل كلماته التامات سيدنا
ابي القاسم محمد و آله الطاهرين مصابيح الظلمات
و مفاتيح البركات ومصادرالمعجزات الباهرات





متن و ترجمه حدیث عرض دین



#### كمال الدين للصدوق:

حدثنا على بن احمد بن موسى الدقاق و على بن عبدالله الوراق رضى الله عنهما. قالا: حدثنا محمّد بن هارون الصوفى. قال: حدثنا ابوتراب عبدالله بن موسى الروياني عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى

#### التوحيد للصدوق:

حدثنا على بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق (ره) و على بن عبيدالله الوراق قالا: حدثنا محمد بن هارون الصوفى. قبال حدثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الروياني عن عبدالعظيم بن عبدالله العسلى

قال: دخلت على سيّدى علىّ بن محمّد عليه السلام، فلمّا بصـر بـى قال لى: مرحباً بك يا أبا القاسم أنت ولّينا حقّاً،

قال: فقلت له: يا ابن رسول الله إنّى أريد أن أعرض عليك دينى، فإن كان مرضيّاً ثبتَ عليه حتّى ألقى الله عزّوجلّ،

فقال: هات يا أبا القاسم،

فقلت: إنَّى أقول: إنَّ الله تبارك و تعالى واحد ليس كمثله شي ء خارج عن الحدّين حدّ الإبطال و حدّ التشبيه،

و أنه ليس بجسم و لا صوره و لا عرض و لا جوهر

بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصور و خالق الأعراض و الجواهر، و ربّ كلّ شي ء و مالكه و جاعله و محدثه،

و انَّ محمَّداً عبده و رسوله خاتم النبيّين، فلا نبى بعده إلى يوم القيامه، و إنَّ شريعته خاتمه الشرائع، فلا شريعه بعدها

إلى يوم القيامة،

و أقول: إنّ الإمام و الخليفة و ولى الأمر بَعده أميرالمؤمنين على بن أبيّطالب عليه السلام، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ محمّد بن على، ثمّ جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ على بن موسى بن جعفر، ثمّ على بن موسى، ثمّ محمد بن على، ثمّ أنت يا مولاى .

فقال عليه السلام: و من بعدى الحسن ابنى فكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: و كيف ذاك يا مولاى؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه و لا يحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج فيملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً،

قَالَ : فَقَلَتَ: أَقَسَرِرَتَ وَ أَقْسُولَ: إِنَّ وَلَيْهُم وَلَى اللَّهُ وَ عَسَدُوْهُم عَسَلُوَ اللَّهُ، وَ طَاعِتُهُم طَاعَهُ اللَّهُ، وَ مُعَصِيتُهُم مُعَصِيةٌ اللَّهُ

و أقول: إنّ المعراج حقّ والمصائلة في القبر حقّ، و إنّ الجنّه حقّ، و إنّ الجنّه حقّ، والنّار حقّ والصراط حقّ، والميزان حقّ، و أنّ الساعة آلية لا ربي فيها و أنّ الله يبعث من في القبور:

و أقول: إنّ الفرائض الواجبه بعد الولاية الصلاة و الزكاة والصوم والحجّ والجهاد والأمر بالمعروف و النهى عن المنكر،

فقال على بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم، هذا والله دين الله الّذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياه الدنيا و في الأخرة. عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقا و مولای خود، علی بن محمد علیهالسلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحبا ای ابوالقاسم، براستی که تو از دوستان ما هستی .

عبدالعظیم گفت: عبرض کبردم: ای پسبر پیغمبر، میخواهم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر پسندیده باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم امام علیهالی فرمود: بگو، ای ابوالقاسم.

گفت: عرض کردم: من معتقدم که خدا یکی است و مانند او چیزی نیست، و از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه پروردگار اجسام را جسمیّت داده و صورت ها را تصویر فرموده، و اعراض و جواهر را آفریده است، او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاء است. معتقدم که محمد صلیات علیه رآله بنده و فرستاده او خاتم کیه محمد صلیات علیه رآله بنده و فرستاده او خاتم پیغمبران است، و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، شریعت وی آخرین شرایع بوده و پس از او دینی و مذهبی نخواهد آمد. عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از حضرت رسول صلیات علیه رآله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهالسلام است، بعد از او مسن، پس از وی حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن بن علی و محمّد بن علی و سپس شما.

در این هنگام حضرت هادی علیهالسلام فرمـود: پـس از من فرزندم حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟ گوید: عرض کردم: ای مـولای مـن، مگـر آن چگونـه است؟

فرمود: امام بعد از فرزندم حسن شخصش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم و اکنون می گویم: دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا است، طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها موجب معصیت اوست.

من عقیده دارم که معراج و پرسش در قبر و هیم چنین بهشت و دوزخ و صراط و میزان حقاند، و روز قیامت خواهد آمد و در وجبود آن شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارتاند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی عبدالسلام فرمسود: ای ابوالقاسم، به خدا سوگند اینها دین خداست که برای بندگانش برگزیده است، بر این عقیده ثابت باش. خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

(a)	ىتن و ترجمه حديث عرض دين
11	پهرست
١٣	نهرست تفصیلی
14	بقدمه مفدمه
	در ایمان و مراتب آن
T1	پیشدر آمدی بر عرض دین
۲۳	عرض دین بر بزرگان و دین شناسان
	مسئلهی عرض دین در عصر حاضر
۴۱	پیشینهی عرض دین
FT	عرض دين حضرت عبدالعظيم عليهالسلام
۴۶	درسهای اخلاقی از عرض دین
F\$	حضرت عبدالعظيم عليه السلام
FY	نکتهی دیگر
۵۱	شرح حدیث عرض دین
۵۲	بررسی سندی و متنی حدیث
۵۲	سند حديث
۵۵	نكتەي روايى
ΔΥ	······································

Δλ	بند ۲
۵۸	ېند ۳
۵۸۸۵	بند ۴
FT	پند ه
٧۵	بند ۶
γγ	پند ٧
γ٩	بند ۸
۸۳	بند ٩
٨٨	بند ۱۰ بند
۹۸	بند ۱۱
1	بند ۱۲ ۱۲
1 - 1	١-١٢. معراج
۱ - ۸	٢-١٢. سؤالُ قبرشقيقيمياييسية
1 • 9	۲-۱۲. بهشت و آتش
1 - 9	۴-۱۲. میزان
	۵-۱۲. صراط
	١٢_ع. معاًد
117	
115	ېند ۱۴
171	فهرست منابع و مآخذ

### فهرست تفصيلى

7 -4 - 1 - 1 1	
مقدمه: اهمیت ایمان ومراتب آن	10
عرض دین بر دین شناسان	27
حد توانائی عقل در مسائل اعتقادی	24
ناسازگاری بعضی مبانی فلسفی و عرفانی با شرع	45
عاليترين مرتبه معرفتي از بيان اميرالمؤمنين عليهالسلام	44
کلام شیخ مفید تنس سره و محقق طوسی رحمه تله درباره توقیفیت اسمای خدای تعالی	**
مسئله عرض دین در عصر حاضر	44
عقاید را باید فقط بر قرآن و احادیث عرضه کرد	TY
نصیحت به نسل جوان و دانشجویان در حفظ دین و خطر تحریف و تأویل آن	44
تنها راه سعادت	4
پیشینه عرض دین	41
چرا بزرگان اعتقاد و دین خود را به امام زمانشان عرضه میداشتند	FT
عرض دین حضرت عبد العظیم علیهالسلام و جلالت آن بزرگوار	44
میزان در مطابقت عقائد شخص با کتاب و سنت	44
ادب و اخلاق کریمه حضرت عبد العظیم علیهالسلام در عرض دین	45
نسب حضرت عبد العظيم عليهالسلام و تسليماش در برابر امامش	FY
شرح حدیث عرض دین و سند حدیث	۵۳
یک نکته رجالی	۵۵
توضيح مضمون حديث	۵۵
فرق بین اسم مبارک الله و بین سایر اسماء حسنی	۵٩
معنای واحد و اطلاقش بر خداوند به دو معنی	9.
بيان «ليس كمثله شيء»	81
توضیح خروج از حدّ ابطال و تشبیه نسبت به ذات حق و صفاتش	58
کلام علاّمه مجلسی در توضیح مفاهیم عامه و خاصه	88

	10,000 000
YI	در نقد کلام بعضی از اهل نظر در این مقام
YA	بيان «أنّه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض و لاجوهر»
44	معنای رب و منافاتش با قول فلاسفه به فعلیهی محضه در مجردات
41	عدم جواز بحث از حقیقت ذات حق تعالی
٨٣	عرض دین و نبوت
۸۲	عظمت مقام عبوديت و بندكي خدا و اينكه بيغمبر اولين عبد حقيقي خداست
۸۵	معنای رسالت و خاتمیت پیغمبر صلی که علیه واله وسلم و علت تعبیر به خاتم النبین
A٩	فرق بین معنای امام و خلیفه و ولی امر و اهمیت مسئله ولایت
98	پیغمبر جامع مقام نبوت و خلافت و امامت و ولایت است
95	خلافت و افضلیت امیرالمومنین علیهالسلام بعد از پیغمبر صلیاتله علیه وآله وسلم
94	امامت و خلافت اثمهی دوازده گانه علیهمالسلام به حسب اخبار
90	سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان عليهالسلام
9.4	دوستی آل رسول علیهمالسلام دوستی با خداست و دشمنی شان دشمنی با خداست
1	معراج
1.7	اعتقاد به معراج جسمانی پیغمبر واجب است
1.5	شبهه خرق و التيام در اقلاک مردود است
1.4	نقل کلام بعضی از فلاسفه در معراج و ابطال آن
1 . Y	شب معراج خداوند با لهجه و صدای علی علیهالسلام خطاب فرمود
1.4	سئوال قبر
1 - 9	بهشت و جهنم
1 - 9	ميزان
11-	صراط
111	معاد و اسماء متعدد آن
117	اشاره به اهمیت بعضی از فرائض بعد از ولایت
114	تصديق أمأم عليهالسلام به صحت دين حضرت عبد العظيم عليهالسلام
117	دعا برای ثابت ماندن بر دین
119	دعای حضرت امام هادی علیه السلام برای جناب عبد العظیم در ثبات عقیده
171	فهرست منابع و مآخذ

#### مقدمه

### در ایمان و مراتب آن

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ، معاد، نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب، رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوشبینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است.

شاید هیچ حاجت و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخـشــــر و راحتافزاتر از این سه حاجت ــکه در این دعا درخواست میشود ـــنباشد.

«اَلَلهُمَّ إِنِّي اَسْفَلُكَ ايمانَا تُباشِرُ بِه قَلْبِي، وَ يَقَينَا صَادِقًا حَتَى اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يصيبَني إلاَّ مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضْني مِنَ الْعَيش بِمَا قَسَمْتَ لِي» أ

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فراگیر قلب انسان و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستی که انسان بداند به او نمی رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

۱. در ادعیهی متعدد مثل دعای ابی حمزه.

حاجت سوم: رضا به روزی و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم میشود.

ایمان، یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و در عین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین، ایمان و رضا اطلاق می شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افسراد نبور بها هم تفنّاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن، مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود:

چنان که میدانیم نور خورشید، نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است. ایمان هم بنیا به تفسیری که از مثل آیهی کریمهی ذیل شده است، نور است و مراتب دارد.

## ﴿ رَبِّنا أَتَّمِمْ لَنانُورَنا ﴾

و آیهی شریفه

## ﴿ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنِاتِ يِسْعَى نُورُهُمْ بَيِنَ اَينيِمِ﴾ آ

بنابراین ایمان پیغمبر اکرم صلیانه علیه وآله ایمان و نور است که در روشنایی آن بزرگترین و سنگینترین وظیفهای که از سوی خدا به آن حضرت محوّل شد را، به عالی ترین صورت انجام داد و در برابر دنیا و تمام عهادات باطله، کفر و شرک قیام نمود.

۱. سورهی تحریم، آیهی ۸

۲. سورهی حدید، آیهی ۱۲.

ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم نور و ایمان است که می فرمود: «لَوْ کُشِفَ الْغِطاء مَا ازْدَدْتُ یقیناً» ا

و مىفرمود:

«لَوْ أَعْطِيتُ الأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَى الْذُ أَعْطِيتُ اللَّهَا خَلَى اللَّهَ في نَمْلَة أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَة مَا فَعَلْتُهُ» ' أَنْ أَعْصِي اللَّهَ في نَمْلَة أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَة مَا فَعَلْتُهُ» '

سایر انمه ی معصومین علیهمانسلام و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله ی آن بودند که یادآوری مواقف و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان بخش است.

و به طور کلی ایمان خواص، اصحاب و شخصیتهایی که علاوه بر زبان با عمل، ایثار و فداکاری در غزواتی مثل بدر، احد، خندق، جمل، صفین، نهروان و روز عاشورا ایمانشان در معرض عالی ترین جلوهها قرار گرفت، همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه، جعفرطیار، ابوالفضل العباس، سلمان، مقداد، عمار، حبیب بن مظاهر، زهیر، رشید، میثم و صدها و هزارها تن از مؤمنانی که از بوتهی امتحان بی غل و غش بیرون آمدند، اگر چه در یک ردیف نبودند اما مواضع هر کدام نشان دهنده ی ظهور ایمان، قوت عقیده، عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنانکه گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه گیری نیست.

١. بحارالانوار، ١٣٥/٤٦ و غرر الحكم، فصل ٧٥، ح ١ ـ ٦٠٣/٢.

٢. نهيج البلاغه، خطبهي ٢٢٤.

همه ی انسان ها برحسب مراتب ایمان خود، از آرامش و سکون باطن، استراحت خیال، تسلیم، رضا، توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره مندند و تا به آن مراتب بلندبالا می روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می رسد، فرحناک می شوند و خود را فراموش می کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمناک می گردند، گویی این آیه را در گوش دارند:

## ﴿لَكَ يَلاَتَأْسَوْاعَلَى مَافَاتَكُمْ وَلاَتَقْرَحُوابِمَا آتاكُمْ ﴾ أ

و تا أنجا پيش مىروند كه از كسى غير از خدا نمى ترسند كه: «حَدُّ اليقين أن لاتَخافُ مَعالله شَيئاً» \*

موحد چه در پای ریسزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش امید و هراست نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس و حاصل آنکه توکل، تسلیم، رضا و تفویض را که همه از مقامات سعدا است مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت درجات ایمان و خلوص عقیده از شرک، خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن میگردند.

بنابراین برای نیل انسان به سعادت واقعیی وسیلهای بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همهی اضطرابها و همهی خوف و بیمها از زوال نعمتها را از میان میبرد و همهی نگرانیها را نسبت به آینده مرتفع میسازد.

۱. سوردی حدید، آیهی ۲۳.

٢. بحار الانوار، ١٨٠/٦٧ و ١٤٣.

## ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا و تَطْمَيِنُ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَيِنُ القُلُوبُ ﴾ '

انسان سعادت خواه باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جملههای نورانی:

﴿ حَسَّبُنَا اللهُ وينعَمَ الوَكِيلُ ﴾ `

﴿ مَاشَاءَ اللهُ لاَ قُوَّةً إِلاَّ بِاللهِ ﴾

﴿ أَفَوِّ صُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ ﴾ \*

﴿ وَ مَنْ يَتُوكُّلُ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴾ "

﴿ حَسْبِي اللهُ ﴾ أ

﴿ إِنَّالِلهُ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ﴾ `

ایمان پیدا کرده و خود را از تاریکیهای تحیر و تردید خود را نجات دهد.

۱. سورهی رعد، آیهی ۲۸.

۲. سورهی آل عمران، آیهی ۱۷۳.

۳. سورهی کهف، آیهی ۳۹.

٤. سورهي غافر، آيهي ١٤.

٥. سورهي طلاق، آيهي ٣.

۲. سورهی توبه، آیهی ۱۲۹ و سورهی زمر، آیهی ۱۳۸.

۷. سورهی بقره، آیهی ۱۵۲.





پیشدرآمدی بر عرض دین



.

#### عرض دین بر بزرگان و دین شناسان

یکی از راههای عمده و مهم برای تحصیل ایمان قوی تر، مطالعه ی آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایتهای قرآن مجید است؛ چنان که مطالعه ی سیره ی پیغمبر اکرم صلیاله علیه وآله و ائمه ی معصومین علیهمالله و مراجعه به احادیث، روایات و خطبههای ایشان در بخشهای مختلف اعتقادی نیز معرفت بخش بوده و راهنمایی به سوی سرچشمه ی زلال ایمان و یقین است.

در کتابهایی مثل بحارالانوار، در ضمن احادیث و روایات، به قدری آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن به در خانه دیگران بینیاز میباشیم.

یکی از راههایی که با آن می توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی، هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین شناس است، به خصوص در تفاصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اخبار رسول اعظم و اهل بیت علیهمالسلام قابل اثبات است و

جز رجوع به مدارک صحیحهی سمعی از کتاب و سنت راهی برای معرفت آنها وجود ندارد.

به طور مثال در تفاصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملائکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمهی طاهرین صلوات الله علیهم می باشند.

البته در اصل بعض عقاید، عقل و شرع اتفاق دارنــد و در اصــول عقایــد اصلیه حاکم، عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقــل ارجــاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفاصیل مسائل دیگر، باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نمی باشد؛ بـ ملاحظـ هی اینکـه بعـض مطالـب چـون از مستقلات عقلیه، اوالیات، بدیهیات و فطریات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها در معرض اشتباه و وقوع در خطا است، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهدهی اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقتاً تكليف به كسب عقيده از طريق عقل در آنها تكليف بمالا يطاق است. بنابراین از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطیر ضلالت است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتف به آن در ایس امسور جایز است، اکتفا شده است و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی نموده است تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلو رفت و گمراه شد، معذور نخواهد بود و چنانکه میدانیم بسیاری از مباحثی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد، شرع است، و آنانکه این مباحث را از طرق دیگر تحصیل نموده و چه بسا کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحث استنتاج می کنند حمل یا تأویل می نمایند، راه خطرناکی را می روند و بی همراهی خضر شریعت و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می کنند که سیر در آن جز تحیر، سرگردانی، شک و تردید عاقبتی ندارد.

#### قطع این مرحله بیهمرهمی خضر مکن ظلمات است بشرس از خطر گمراهی

در این مباحثی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردی که دلالت قطعی قرآن کریم یا سنت قطعی الصدور و الدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی شود و اگر بر فرض موردی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحث قرینه ی قطعیهی عقلیه بر عدم اراده ی ظاهر کلام است، به طبع این حکم عقلی، قرینه بسر مجاز می شود و قاعده ی «اذا تعذرت الحقیقة فأقرب المجازات متعین» حاکم خواهد شد؛ اما در غیر این مباحث، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممنوع شده، معذور نیست.

به طور مثال ما از بسیار از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه ی صحیحه

استفاده ی قطعی میکنیم که خالق، غیر مخلوق است و همیچ قدر مشترک ذاتی و حقیقی بین آنها نیست و ﴿ لَیسَ گَمِثْلِهِشِّي ﴾ است.

این حقیقت را نمی توان با برخی مسالک به اصطلاح عرفانی و یا فلسفی مبنی بر اصالة الوجود تطبیق داد و یا قائل به همه *خدایی* یــا تشــبیه خلــق و خالق به موج و دریا و حبر و حرف یا اصطلاحات و تشبیهات دیگر از ایسن قبيل شد و همه عالم كون را، كه قرآن كريم اين همه حكايتها و اخبارها از واقعیت کلّ آن و اجزای آن دارد، بی حقیقت و خالی از واقعیت دانست کــه واقعاً آسمان، کهکشان، منظومه، کوه و دریا و این همه مخلوقات بیشمار که در خود انسان و هر حیوانی میلیاردها از آن تحقق واقعی دارند تحقق نداشته باشند و آنچه باشد همان وجود مطلـق و ظهـورات آن يــا مطلـق وجــود و مراتب آن باشد و جز وجود چیزی در عالم حقیقت نداشته باشد و اگر اختلافی باشد در مراتب باشد. هر چند وجود اشیا غیر وجود حق و وجـود هر چیزی را غیر از وجود اشیا دیگر بگوییم امّا قائل به اشتراک معنوی وجود باشیم و کنه حق و کنه اشیای دیگر را به این معنــا واحــد بــدانیم و مــدعـی شناسایی آن بشویم، بر همه به طور تشکیک وجود، اطلاق شود همهی ایسن مسالک با کتاب، و سنّت و اعتقادات شرعی مخالف و ناسازگار است.

آنچه از ظاهر قرآن کریم می فهمیم شیئیت همه می انسیاء، واقعیت و تحقق خارجی آنها، مغایرت ذات الهی با همه می آنها و تنزّه او از شباهت به آنها است. یا در مسئله می ربط حادث به قدیم که تکلّم در آن اگر منهی عنه نباشد دانستن آن هرگز مأمور به نیست، اگر کلام و بحث به آنجا برسد که خدا از خلقی غیر از این که هست العیاذ بالله عاجز است و صدور عالم و کائنات از او به ایجاب است و ابداع در آنچه آن را عالم عقول و مجردات می گویند نیست، و عالم مانند یک تشکیلات میکانیکی بر قرار است و همان طور که مخترع یا صنعتگری که فقط در صنعت، عالم و استاد است صنعتش را می تواند به کیفیتی که ساخته و در آن استاد است بسازد در خلقت کائنات نیز ترک این برنامه مقدور خدا نیست و خلاصه از ترک آن و خلق دیگر، عاجز است، آری! اگر کلام به این نظرات یا نزدیک و مشابه ایس نظرات برسد ـ هر چند به ایس صراحت هم گفته نشود ـ با ظواهر مقبوله و مسلمه ی قرآن کریم منافات دارد.

اینکه بگوییم این عالم طبق حکمت و مصلحت آفریده شده و خدا احسن الخالقین و حکیم و علیم میباشد غیر از این است که گفته شود برنامه ی ایجاد و خلقت غیر از ایس سلسلهای که ایس آقایان میگویند نمی تواند باشد و نظام اتم این است که بر اساس صادر اول معلول اول و نقشهای که برای نظام میدهند باشد و بدون صادر اول معلول اول و عقل اول و هر چه میگویند مثلاً خدا از آفرینش عالم محسوس بدون وسایط و سلسله و عواملی که اینها فرض مینمایند العیاذ بالله عاجز است.

این اظهارات با قرآن مجید قابل تطبیق نیست و مفهـومش اثبـات عجـز و اثبات عوالم و مخلوقات و برنامههایی است که:

﴿ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلِّطَانَ ﴾ أ

۱. سورهی نجم، آیهی ۲۳ و سورهی یوسف، آیهی ۲۰.

والأ مفاد اين شعر حق است:

هر چیز که هست آنچنان میباید وان چیز که آنچنان نمی باید نیست

بر حسب کتاب و سنَت، خدا خالق است و مفهوم آن با مفهوم اینکه خــدا علت است و علت اولی، مساوی و واحد نیست.

پیگیری این مباحث گاه منجر به قول به قـدم عـالم مـیشـود کـه بعضـی فرمودهاند: «به اجماع مسلمین موجب کفر است.»

عالم متبحر ملا محمد اسماعیل خاجونی رحمه الله در رساله ای که در تفسیر آبه ی کریمه ی و کان عَرْهُهُ عَلَی المهای انگاشته است به یکی از اساتید بزرگ حکمت که فرموده در بسیاری از موارد در کتاب و حدیث اسم ماء بر علم و عقل قدسی که حامل علم است و اسم ارض بر نفس مجرد که قابل علوم و معارف است واقع شده، اعتراض می کند که این معنا و تفسیر حمل لفظ بر خلاف ظاهر و بدون شاهد از کتاب و سنت و دلیل عقل است و حملی است که نه از مفسرین و نه از محدثین احدی قائل به آن نشده است، و این تأویلات را از قبیل تعبیر از آسمان به ریسمان می شمارد و دامنه ی اعتراض را بسط داده و در این ضمن می فرماید: «هر کس قائل به وجود اعتراض را بسط داده و در این ضمن می فرماید: «هر کس قائل به وجود عقل مجرد ذاتاً و فعلاً باشد قائل به قدم آن شده که مستلزم قول به قدم علم است و قائل به قدم سوی الله تعالی، اگر چه از امامیه باشد به اجماع مسلمین کافر است.»

چنانکه آیت الله علامه در جواب به سؤال از حال کسی که بـا اعتقـاد بـه

۱. سورهي هود، آيهي ٧.

توحید، عدل، نبوت و امامت قائل به قدم عالم باشد و حکم او در دنیا و آخرت، فرموده است:

> «من اعتقد قدم العالم فهو كافر بلا خلاف لأنّ الفارق بين المسلم و الكافر ذلك و حكمه في الآخرة حكم باقي الكفار بالاجماع» أ

و حاصل مطلب ما، در اینجا ـ که در مقام رد و ابطال یا اثبات بعـض آراء و افكار نيستيم چنانكه در مقام بيان حكم فقهى معتقدين به آن هم نمى باشيم ... این است که این مباحث اگر چه قائلین به آن به نحوی هم مثلاً مانند قول بــه حدوث دهری یا زمان تقدیری از تبعات عقیده به آن، خود را فارغ بشمارند مباحثی است که ورود در آن نه وجوب شرعی دارد و نه لزوم عقلسی و غـور در آن خطرناک و سلامت خروج از آن برای انسان اگر چه از اساطین حکمت و فلسفه باشد تضمین و تأمین نیست و سالک ایس طریق اگر چه فقط در یک نقطه و یک مورد در انحراف و ضلالت افتد هرگز معذور نیست. در اینجا با چند جمله از خطبهی عالیه معروف به خطبه اشماح که به فرموده ی سید اجل رضي علیه الرحمة ، از جلائل خطبه های حضرت اميرالمؤمنين عليهالسلام است، اين مطلب عالى عرفياني و بلكه عالي ترين مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان الله الناطق است، بیان می کنیم که حق این مطلب ادا شود.

مسعدة بن صدقه از حضرت صادق عليهالسلام روايت كبرده است كه اميرالمؤمنين عليهالصلاة والسلام بر منبسر كوف ايسن خطبيه را انشيا فرمودنيد و

١. أجوية المهتائية: ٨٨ بحارالانوار، ٢٤٧/٥٤.

جهتش این بود که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا امیرَالمؤمنین! صِفْ لَنا رَبَّنا مِثلَما نَراهُ عَیانَا لِنَزْدادَ لَهُ حَبَّاً وَ بِهِ مَعْرِفَةً»

پروردگار ما را برای ما چنان توصیف نما، مثل اینکه او را بالعیان می بینیم تا دوستی او را زیاد کنیم و به آن بر معرفت بیفزاییم.

حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه سر دادنید و مردم اجتماع كردند، چنانكه مسجد پر از جمعيت شد. امام عليه السلام به منسر رفتند. در حالی که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهرهی مبارکشان تغییر کرده بود. در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا آن حضرت از این سؤال غضبناک شدند؟ ظاهر این است که امیر المؤمنین از کیفیت این سؤال که سائل گمان میکرد توصیف خدا را میتوان به نهایت رسانید که کنه و حقیقتش پا حقایق صفاتش چنان بیان شود که بندگان او را عیان و آشکار شناسند. یا اینکه بندهای از بندگانش اگر چه رئیسالعارفین و مولیالموحدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رؤیت قراردهد، باری به هر جهت بسود از غضب حضرت معلسوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بـزرگ شمرده و نـه حـق کــــــى میدانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقی میدانند که بتواند توصیف خدا را به نهایت برساند و بیشتر از آنچه خود را به آن توصيف كرده وصف نمايد. امام علیهالسلام آن خطبهی بسیار بلیغ و رسایی که مشتمل بر حقایق معارف الهیه و اوصاف ربانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بس پیغمبسر صلیاله علیه وآله و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرارداده و فرمود:

«فَانظُرُ أَيهَا السائلُ! فما دَلَّكَ القرآنُ عَلَيهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأْتُمْ بِهِ وَ اسْتَضِيءُ بنورِ هدايتِهِ وَ ما كُلُفكَ الشَّيطانُ عِلْمَهُ مِمَا لَيسَ عَلَيكَ فِي الْكِتَّابِ فَرْضُهُ وَ لا فِي سُنَةِ النَّبِي صلى الله عَليه وَ آلِهِ وَ ابْمَةِ الْهُدى أَثَرَهُ فَكَ لَلهُ النَّبِي صلى الله عَليه وَ آلِهِ وَ ابْمَةِ الْهُدى أَثَرَهُ فَكَ لَلهُ عِلْمَهُ إِلَى الله سُبْحانَةُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنتَهِى حَقِّ الله عَلَيكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ عَلَيكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ الْعَلَمِ هُمُ اللّهِ عَلَى الْعِلْمِ هُمُ اللّهِ عَلَى الْعَلْمِ مُن الْعَسِبِ الْعَلَمُ عَنْ الْعَلِيمِ مُلْكَةً وَ اللّهُ تعالى اعترافهم بالعجز عَن الْمَحْجُوبِ، فَمَدَح الله تعالى اعترافهم بالعجز عَن الْمَحْجُوبِ، فَمَدَح الله تعالى اعترافهم بالعجز عَن الْمُحْجُوبِ، فَمَدَح الله تعالى اعترافهم بالعجز عَن الْمَحْجُوبِ، فَمَدَح الله تعالى اعترافهم بالعجز عَن الْمَحْجُوبِ، فَمَدَح الله تعالى اعترافهم بالعجز عَن تَناوُلِ ما لَمْ يحيطُوا بِهِ عِلْماً. وَ سَمَى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فَيما لَمْ يَكُلُهُمُ النَّعَمُّقَ اللّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ عَلَى ذَلِكَ وَ لاتُقَدَّرُ عَظْمَةَ اللّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ عَلَى فَدْرِ عَقْلِكَ عَلَى فَدْرِ عَقْلِكَ وَ لاتُقَدَّرُ عَظْمَةَ اللّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ عَلَى مِن الْهَالِكِينَ...» ا

پس نگاه کن ای سؤال کننده! پس آنچه را قرآن تو را از صفت خدا بر آن دلالت می کند تو آن را پیشوا و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنی بخواه و آنچه را شیطان، دانستن آن را به تو تکلیف می کند نه از آنچه کتاب خدا، دانستن آن را بر تو واجب

١. نهج البلاغه، خطبه ٩١.

گردانیده و نه در سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمهی هدی اثری از آن وجود دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق چنین برخوردی با این امور منتهای حق خدا بر توست. و بیدان کسانی که در علم، رسوخ (توانایی و تعمق) دارند، کسانی هستند که ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه امور غیبیه است، اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حد درک انسان در پرده است، بى نياز مى سازد. پس خداوند متعال آنان ,ا به اعتراف به عجز و ناتوانی از نیل به آنچه به آن احاطهی علمی نمی یابند، مدح فرموده و ترک تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از کنه و حقیقت آن ایشان را مكلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است. پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاکشدگان خواهی بود.

این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیهالسلام بهترین راهنما و عالی ترین مرتبهی معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکنالحصول است و بیرون از این دستور هرکس هر چه بگوید و بنویسد، از خودنشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالیقدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام، شیخ *مفید* ندسسره در مسئلهی توقیفی بودن *اسماء الحسنی می*فرماید: «لا يجوزُ تسميةُ الباري تعالى إلا بِمَا سَمّى بِهِ نَفْسَهُ في كِتابِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيهِ أَوْ سَمّاهُ حُجَجُهُ وَ خُلَفاءُ نَبِيهِ، وَكَالِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيهِ أَوْ سَمّاهُ حُجَجُهُ وَ خُلَفاءُ نَبِيهِ، وَكَالِكَ أَقُولُ فِي الصّفاتِ وَ بِهذا تَطابَقَتِ الأَحبارُ عَنْ اللّه مُحَمّد عليهم السّلامُ وَ هُوَ مَلْهَبُ جَماعَةِ عَنْ آلِ مُحَمّد عليهم السّلامُ وَ هُوَ مَلْهَبُ جَماعَةِ الإمامِيةِ و...» الإمامِيةِ و...» الإمامِيةِ و...» الإمامِيةِ و...» الإمامِيةِ و...» الإمامِيةِ و...» المنافِيةِ و...» المنافِيةِ و...»

نامیدن خداوند متعال جز به آن نامهایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا حجتها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین را میگویم که خدا را جز به اوصافی که خود را به آن توصیف فرموده توصیف نمی کنم و به ایس حقیقت اخبسار از آل محمد نمی کنم و به ایس حقیقت اخبسار از آل محمد علیه اسلام، توافق دارند و این مذهب جماعت امامیه است و...

و محقق طوسی القدوسی قدس سره، در کتاب قصول که به فارسی نگاشته است می فرماید:

الطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بیاعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نامهای بزرگوار یا به حسب اعتبار، اضافت یا به حسب ترکّب، اضافت و سلب هستند مثلاً حی، عزیز، واسع و رحیم، پس بنابراین قضیه، هر لفظی که لایس جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، و ادب نیست هر نامی که اجازت از

١. اوائل المقالات، ص٥٣.

آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند؛ زیسرا ممکن است بسر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال خود چئان اقتضا میکند که اگر رأفت و عنایت بی نهایت بسه آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گویندهای را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی؛ چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی نمی تواند بود.» ا

برحسب آیاتی مانند: ﴿ اللهُ یَعْلَمُ مَاتَخْصِلُ کُلُّ أُنْثَى ﴾ آ و ﴿ اَنَّ اللهَ یِکُلِ شَيءٍ عَلیمٌ ﴾ آ؛ شیء معلوم غیر از عالم است و برحسب بعض مسالک چیزی غیسر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست، اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف برسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات او است ممنوعیم و برای ما درک حقیقت آن ممکس نیست ﴿ و لا یجیطُونَ بِه عِلْما ﴾ . أ

غرض این است که زبان کتاب، سنت، مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسماء حسنی که اطلاق آن بر ذات باری تعالی مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در آیات الهی، که مأمور به بود بازداشت.

<sup>1.</sup> imeb. out.

۲. سوردی رعد، آیدی ۸

۲. سوردی بقره، آیدی ۲۳۱.

ا. سورهي طه، آيهي ١١٠.

خدا را چنان که خود را شناسانده و از طریق وحی، رسالات انبیا، کتاب، سنت و از راههای منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت و میتوان شناخت و از این ارشادات نه باید جلوتر رفت و نه باید عقب ماند و فاصله گرفت.

خداشناسی در قرآن مجید و احادیث، عرض بسیار عریض، گسترده و بلکه غیرمتناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هر چه انسان در ایسن راه سیر کرده و جلو برود، مجال سیر و پرواز خویش را وسیع تر می یابد.

باید در خاندی اهل بیت وحی علیهمالسلام را کوبید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فرا گرفت و با تفکر، عبادت، دعا و ریاضتهای شرعیه، معرفت را افزایش داد.

در ادعیهی مائوره از رسول اکرم صلیاله علیه وآله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه ی طاهرین علیهمالسلام دعاهایی هست که هر جمله از آنها درهایی را به سوی معرفت باز میکند.

دعاهایی که در عین حالی که مضامین بسیار بلند و عرفانی دارند آنها را به همه می آموختند و از آن عربهای بیاباننشین مدرسه ندیده و شفا، نجات، اشارات، اسفار و فصوص نخوانده، مؤمنانی می ساخت که بوعلی سیناها و فارابی ها خواب آن ایمانها را ندیدهاند.

اگر به جای اشتغال به آن کتابها این دعاها را خوانده و شرح و تفسیر میکردیم، میفهمیدیم که با این معارف و آثاری که در اختیار داریسم نباید جاهای دیگر برویم و حدیث

## «لُو كَانَ مُوسَى حَياً لَما وَسَعَهُ إِلاَّ اتِّبَاعِي» ْ

را فراموش نماييم.

باری ا مطلب ما در اینجا این است که عقایه بایه بسر قرآن مجید و احادیث صحیح و دانایان به این مصدر و اساس، مانند *زکریابن آدم،* که امام رضا علیهالسلام فرمود:

### «المأمون على الدين و الدنيا» ٢

و شیخ طوسی و مجلسی ها عرضه شدود تما افسرادی مانند ایس بزرگواران تصدیق کنند که این دین عرضه شده، دینی است که خدا بر پیغمبر صلیاله علیه وآله نازل فرموده است و بگویند:

# «هـذا دينُ اللّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيهِ صلىالله عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ بَلَّهَهُ عَنْهُ أوصياؤهُ»

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهلبیت علیهمانسلام تبلیغ و تدریس می شود گذرانیدهاند، خودشان به ایس مطلب می رسند که نمی توانند محصول بعض اشتغالات خود را بسه خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیا، مکتب قرآن، وحی، امام باقر و صادق علیهماانسلام را زراره ها، ابان بن تغلبها، محمّد بن مسلمها، عمّارها، اصبغها، حدیفه ها و ابودرها می شناسند، نه دیگران.

هیچگاه شنیده نشده است که یک نفر نزد فردی مثل یعقموب ابن استحاق

١. بحارالانوار، ٣٦١/٣٠.

۲. جامع الرواة، ج۱، ص ۳۳۰.

کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق ها و سایر فلاسفه و عرفای اصطلاحی هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط بایـد بــه پیغمبر، امام، روایات و احادیث آنها عرض نمایند.

#### مسئلهی عرض دین در عصر حاضر

در عصر ما مسئلهی عرض دین به دینشناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهمالسلام شناختهاند، مسئلهای است که باید همگان، یه خصوص نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعهد و متدین به آن توجه كامل داشته باشند؛ زيرا دست تحريف، تأويل، تصرف و اعمال سلیقه های شخصی به علل متعدد از جمله غربزدگی از سوی معدودی که به اصطلاح، خود را روشنفکر میشمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیتهای علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب رفرم در قالب مصاحبه، ميزگرد، سخنراني، نوشتن مقالمه، ارزشهاي اسلام و التزامات مردم به عقاید و احکام شرعی را مورد هدف قسرار داده و چنان وانمود میکنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدالیل کتباب، سنت و اصطلاحات دینی و همچنین محدود نبودن در چهارچوب کتاب و سنت است. اینان به گمان خود، دریافتهای علما و فقها را در امتداد قمرنهای متمادي روشنفكرانه تخطئه نموده و بسياري از احكام الهبي را با مزاج عصری که ساختهی غرب یا شرق است مناسب نمی دانند و با توسل به الفاظ مبهمي از قبيل فقه پويا يا قبض و بسط شريعت، بعض احكام و خاتمیت و ابدیت برنامههای شرعی و نظامات جزایی و اجتماعی و غیره را زیر سؤال برده و در عقاید نیز با افکار به اصطلاح عرفانی، کتاب و سنت را تعریف و توصیف مینمایند و به طور کلی راهی میروند که اگر ادامه یابــد التزامات دینی بسیاری را سست مینماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه هایی که از سنوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به ایس تعمالیم و جداناً متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ یک از فلاسفه و قشرهای به اصطلاح برجسته و نوابغ فکری برنیامده و برنخواهد آمد.

این افراد به اصطلاح روشنفکر هرکجا پیدا شوند با ایس ایسان، برخبورد میکنند و خارج از آن هستند و به این افتخار میکنند که در تمام یسا برخسی از این باورها خدشه ایجاد نموده و تعهد مردم را کم کنند و دیس را طبق اندیشه ی خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال بیگانگان است، تفسیر نموده و اصالتهای اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روشها که به صورت گرایش به دین و مذهب و مذهبی بودن ابراز میشوند کم و بیش در زن و مرد اثر گذارده و در پارهای از مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در برخی افراد ایجاد وسوسه کردهاند.

ناگفته نماند که طبع اینگونه برخوردهای تردیدانگیز یا توهین آمیـز با مسائل مقبوله، مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت بخش است و افرادی که میخواهند اسم و آوازهای به دست بیاورند و از راههای صحیح عاجزند، این راه را پیش میگیرند، و هر چه در این راه هتاکی بیشتر نشان داده شسود و بی پرده و صریح تر انکار و اهانت شود و به ارزشهای جامعه تندتر حمله کنند بیشتر موجب شهرت می شود و عدهای هم که آن ارزشها را معمارض با هواها و منافع خود می دانند، بیشتر از آن استقبال می کنند.

بسیاری از غربزده ها و متجدد مسلک ها، نویسنده و گوینده ای را آزاداندیش و روشنفکر می دانند که در حمله به مقدسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته، رد و ایراد خردپسندی نبود، تنها به علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدسه و شخصیتهایی که همه به آنها احترام می گذارند و حریم قداست آنان را محترم می شمارند، در محافلی که حد و حدودی برای آزادی اشخاص قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاداندیشانه تلقی شد، و از رهگذر هتک این قداستها و اهانت به مقدسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت وی به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنه کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شر اضلال این روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاک و همانطور که بسر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده است از منابع اصیله و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصاً به این منابع مراجعه نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام شناسان \_ یعنی آنها که در مکتب اهل بیت علیهمالسلام و با غور و بررسی در این دو منبع، اسلام را آموختهاند \_ رجوع نماید. اینان را همه می شناسند؛ ابوذرها، مقدادها، سلمان و سایمها،

محمدبن مسلمها، ابن ابیعمیر، فضل بن شاذان، ابن بابویه ها، کلینی ها، شیخ طوسی ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علما، فقها و مراجع می باشند.

این قشر از علما هستند که در اعصار و ادوار متمادی، اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و آن را دست به دست به اخلاف سپردهاند. اگر این رجال بااخلاص نبودند، از عهده ی حفظ این امانت قشرهای دیگر برنمی آید و در غوغاهای بحثهای فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه ی این و آن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می ماند.

همه ی اهل اطلاع و انصاف می دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافتند فقط، ایس صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین به آیندگان را این افراد ایفا نمودند، رشته های دیگر فلسفه و عرفان مصطلح، اصلاً ایس هدف را ندارند و به یقین اگر مسلمان ها بودند و علامالدوله سمنانی ها و بایزیدها و ابوسعیدها و صوفیان هند و ایران و خانقاه ها، آنچه که امروز در دست مردم نبود اسلام بود و هر چه هم بود، برای اداره ی دین و دنیا قابل عرضه نبود افرادی مانند شهاب سهروردی، ابن فارض و ابین العربی ها در این جهت نقشی نداشتند و حتی نمی توان خدماتی را که شخصی مانند میرداماد علیه الرحمه در حفظ آثار اهل بیت علیهمالسلام داشته است به حساب میرداماد علیه الرحمه در حفظ آثار اهل بیت علیهمالسلام داشته است به حساب تبحرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده

گذاشت، و اگر چه در بعضی آرا و نظراتی که در برخی مسائل اسلامی بیان فرموده از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام، نتیجهی تخصص آن بزرگواران در رشتههای علوم خماص اسلامی، معارف قرآنی و آثار اهل بیت علیهمالسلام بوده است.

به هر حال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدین شده است با دینی که پیغمبر و اثمه علیهمالسلام و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دینالله میباشد، معیار، همان بیان وحی، کلمات و بیانات اهل بیت وحی علیهمالسلام است. باید به مقتضای:

# «هذا العِلْمُ دينَ فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دينَكُم» ا

دین خدا و علم دین را در همهی رشتهها وبخشهایش ازاهل دین بپرسید.

### پیشیندی عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلیاله علیه وآله، و موروث از آن حضرت به ائمه ی طاهرین علیه السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلیاله علیه وآله مطرح بوده است و افراد متعهد و با معرفت، در مقام بودهاند تا دریافتهای دینی خود را به طور مستقیم و در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند، کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

١. منية المريد، ص٢٣٩.

در کتاب شریف بحارالانوار در ضمن روایاتی از کتاب امالی، شیخ اعظم طوسی و معانی الاخبار، شیخ اجل اقدم صدوق و رجال شیخ جلیل کشی، عرض دین ابراهیم مخارقی، حمران بن اعین، عمرو بن حریث، خالد بجلی و حسن بن زیاد عطار و یوسف به حضرت امام صادق علیه السلام را نقل کرده است و در کتاب شریف کافی روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت امام باقر علیه السلام و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت مادق علیه السلام روایت شده است.

امثال این بزرگان، به این که در این امور عقیدتی، اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نمودهاند اکتفا نمی کردند؛ برای اینکه بدانند آیا دین آنها با «ما نـزل مـن الله علی رسوله صلیانه علیه وآله و ما عند الائمة علیهمالسلام» موافق اسـت و مبـادا چیزی کم یا زیاد شده باشد، دین خود را به امام زمان خود عرضه میداشتند.

### عرض دين حضرت عبدالعظيم عليهالسلام

از جمله شخصیتهای بزرگی که ذین خود را بر امام زمان خود عسرض نمود، ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن السبط الاکبر الامام ابی محمد الحسن المجتبی علیه الصلاة و السلام است.

این بزرگوار یکی از اعاظم ذریهی رسول و فرزندان مرتضی و بتول صنوات الله علیهم اجمعین و از شخصیتها و معاریف علمای اهملیست و بزرگان صحابهی حضرت جواد و حضرت هادی علیهماالسلام و محارم اسرار اثمه علیهمالسلام است و علیالظاهر چون با حضرت رضا علیهالسلام در سلسلهی نسب به حضرت

١. بحار الأنوار، ١٦/٩ \_ ٢.

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام در یک طبقه بوده است ـ چنانکه برخی از علما رجال فرمودهاند ـ از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگر چه برحسب روایتی که خواهیم آورد، عصر امامت امام عسکری علیهالسلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیبارت حضرت عبدالعظیم و وفات او در عصر امامت امام هادی علیهالسلام روایتی است که صدوق در تواب الاعمال از شخصی که خدمت حضرت هادی علیهالسلام شرفیاب شد، به سند نقل کرده است. امام علیهالسلام از او پرسید:

«أَينَ كُنْتَ؟» كجا بودى؟

جواب داد:

«زُرْتُ الحسينَ عليه السلام»

حسین علیهالسلام را زیارت کردهام (یعنی به زیارت او بودم).

حضرت هادي عليهالسلام فرمود:

«أَمَّاإِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِالْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زارَ الْحُسَين بنَ عَلي عليه السلام» ا

آگاه باش! اگر قبر عبدالعظیم را زیارت کرده بودی، که نزد شما است، هر آینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیهالسلام را زیارت کرده باشد.

١. ثواب الاعمال، ص ٩٩. كامل الزيارات، باب ١٠٧. ٥٣٧.

از جمله روایاتی که بر فضل و علم این شریف بزرگوار دلالـت دارد، روایتسی است منقول از حضرت هادی علیهالــــلام که به یکی از شیعیان ری میفرماید:

«إِذَا أَشْكُلُ عَلَيكَ شَيءٌ مِنْ أَمْرٍ دِينِكَ بِناحِيتِكَ فَسَلُ عَنْهُ عَبْدُ الْعَظیمِ بْنِ عبدِاللّهِ الحَسني و اقْرَأْهُ مِنّي السّلام» أهر عبد العظیم بن عبدالله مرحاه چیزی از امر دیس تو بر تو مشکل شد، در ناحیهی خودت در مورد آن از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی سؤال کن و از من به او سلام برسان.

از اینکه چنین شخصیتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید، اعم از آنچه واجبالاعتقاد یا فراتـر و بیشـتر از آن اسـت، معلوم میشود.

امور واجبالاعتقاد اموری است که برحسب ارشادات کتاب و سنت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنّت برای آنها شده، معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گسترده تر از این امور است که عدم التفات و عدم اعتقاد به آنها مضر به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به عنوان یک امر دینی و مربوط به دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنت اخذ شده باشد؛ چنانکه عدم اعتقاد به آنها با وجود دلیل کافی از کتاب و سنت و التفات به آن دلیل، عدم ایمان به نبوت است.

مستدرک الوسائل، کتاب صغات القاضی... باب حکم التوقف و الاحتیاط فی القضاء و الفتوی و العمل ۳۲۱/۱۷ ح ۳۲ ش [۲۱٤۷۰].

بنابراین هر کسی باید مطابق بودن عقاید خود با کتاب و سسنت را احــراز نماید، به این ترتیب که:

اولاً: آنچه که به حکم شرع، اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است را بشناسد.

ثانياً: مطابق بودن عقايد خود با آن را احراز كند.

ثالثاً: در مسائل دیگر که به معنایی که گفته شد اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنت عرضه نماید.

رابعاً: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینهی عقلیه یـا شـرعیه کـه برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد، حمل ننماید.

اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با
این برنامه، به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نمایید و
ماوراء این دو منبع؛ یعنی کتاب و سنت، راهی بسرای تضمین از وقوع در
خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقفی که بزرگواری مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیهالسلام با آن همه علم و آگاهی از کتاب، سنت و تألیف کتاب خطب امیرالمؤمنین علیهالسلام و با عقایدی که صددرصد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم میداند که این عقاید را حضور مبارک امام عرضه بدارد تا از امام علیهالسلام تصدیق و امضای صحت آنها را دریافت نماید، دیگران و به خصوص امثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کند و برای اطمینان بیشتر و نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به اطمینان بیشتر و نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به

قرآن، حدیث و معارف اهل بیت علیهمالسلام و آنهایی که علمشان را از آن بزرگواران گرفتهاند، عرضه بدارند.

در این میدان باید با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را بــه عــرض خبرگان مورد اعتقاد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

# درسهای اخلاقی از عرض دین حضرت عبدالعظیم علیهالسلام

نکتهی ادبی و اخلاقی که باید از حکایت عرض دین این سید شمریف جلیل حسنی آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است، مبادا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغرور شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد، ترقی و نیل به کمالات است، اما در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطرناکتر است. از این رو بزرگان و پرورش یافتگان مکتب وحمی و مدرسه ی تربیت اهلبیت علیهمانسلام و افراد ساخته شده و به انسانیت رسیده، هر چـه علـم و درکشان بیشتر میشود، خضوع علمی، شکستگی نفسانی و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر میگسردد، و در ابدای نظیر پیرامون مسائل، حدات و تندی ندارند، و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمی نمایند. اینان مىفهمند كه رفع هر جهلي موجب التفات به جهلها و مجهلولات بيشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی برایشان منبع پرسشها و سؤالات زیادتر است. بنابراین اگر از یک شخص کماطلاع، در صورد شناخت انسان، حیوان، درخت، خورشید، ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگسر پرسیده شمود، بی تأمل ادعای شناخت می نماید، امّا اگر از یک عالم یا دانشمندی که عمرش را در رشته های مختلف علوم صرف کرده باشد بپرسند: آیا بالاخره این اشیا و این مظاهر قدرت باری تعالی و خودش یا همه کوشش هایش را شناخته است، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده اند، و همین درک، دلیل اوج شناخت و بینش وسیع او است؛ شناختی که آن شخص اول، از آن محروم است و برای اینکه این شناخت را دارد کمال است.

حضرت عبدالعظیم با وجود بهرهمندی از چنین درک و شــناختی، متواضــعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین نهاده و دینش را عرضه میدارد.

### ئکتەي دېگر

ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دیس از حضرت عبدالعظیم ظاهر میشود، تسلیم بی چون و چرای آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجت خداست که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حق و اعتراف به حق دیگران بدون هیچ سربزرگی و نخوتی باید حقگزاری کرد که شعبهای از «انصاف الناس من نفسك» است و یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضایل ممتازه سخت تسرین اعمال می باشد؛ یعنی هر کسی مرد عرض اندام در میدان این مسابقه نیست و گمیت بیشتر افراد در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم در سلسلهی نسب و انتساب به امامین همامین حسنین علیهماالسلام به دو واسطه از امام علی نقی علیهالسلام نزدیسکاتسر است؛ زیسرا

١. وسائل الشيعه, كتاب الجهاد \_ باب وجوب اجتناب المحارم \_ ح ١١/٢٠٤٣٧ \_ ٢٥٥/١٥.

حضرت امام على نقى عليه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت سيدالشهداء امام حسين عليهالسلام ميرسد و در عمود نسب، هفتمين فرزند حضرت و هشتمين فرزند حضرت اميرالمؤمنين و حضرت زهرا عليهماالسلام محسوب می شود. اما نسب حضرت عبدالعظیم به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام مي رسد كه در عمود و نسب پنجمين فرزند حضرت مجتبي عليه السلام وششمين فرزند امير المؤمنين و فاطمه زهرا عليهماالسلام است. با اين وجود اين سيد عظيمالشأن جليلالقدر در برابر حجت خدا و صاحب ولايت امر چنين متواضعانه رفتار مينمايد كه همين ادب و حفظ احترام امام و عرض دین از شخصی مثل او به حضرت هادی علیهالسلام دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت، جلالت قدر و عقیده ی محکم او بــه ولایت و امامت آن حضرت میباشد که اگر چه در سلسلهی شرف نسب به پيغمبر اكرم و اميرالمـؤمنين و حضـرت زهـرا سـلاماله علـيهم از امــام هــادى علیهانسلام نزدیک تر است، اما با معرفتی که دارد می داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجت خدا هر که باشد و هر چه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که تا آنجا که در توان دارد شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نموده و عرض وجودی نکند و زبان حالش این باشد:

## با وجودت ز من آواز نیاید که منم

از حضرت علی بن جعفر علیهالسلام نیز که از مشاهیر بزرگان، اعاظم علما، محدثین اهلبیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نیز نظیر همسین ادب، تواضع و تسلیم نسبت به حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیهالسلام روایست شده است؛ با اینکه علی بن جعفر عموی بزرگ آن حضرت؛ یعنی عموی پدر امام محمدتقی علیهالسلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیهالسلام می رسید و نسب امام جواد علیهالسلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیهالسلام می رسد و ایشان سالمند ولی حضرت جواد علیهالسلام نوسال و نوجوان بودند، با این وجود بدان طریق، صاحب مقام ولایت، امام جواد علیهالسلام را تعظیم نموده و دست ایشان را می بوسید.







شرح حدیث عرض دین



.

#### بررسی سندی و متنی حدیث

پیرامون حدیث از دو جهت سخن میگوییم: نخست، از جهت سند حدیث و دوم، ازجهت لفظ و متن حدیث.

#### سند حدیث

سند حديث، برحسب كتاب كمال الدين صدوق به اين شرح است: «حَدَّثُنا عَلِي بْنُ أَحْمَدُ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ وَ عَلِي بْنُ عَبْدِاللهِ الْوَرَاقُ رَضِي اللهُ عَنْهُما»،

«قالا: حَدَّثْنا مُحَمَّدُ بنُ هارونَ الصُّوفي»،

«قال: حَدَّثَنا ابُوتُراب عَبدُ اللَّهِ بن موسَى الرَّوبانِي عَنْ عِبدِ العظيمِ بنِ عبدِاللَّهِ الحسني». أ

و بر حسب کتا*ب توحید صدوق:* 

«حَدَّثنا على بنُ احمدُ بنِ محمّدِ بنِ عمرانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ على بنُ عَبْدِ اللَّهِ الوراق، قالا: حَدَّثَنا محمدُ بنُ هارونَ الصوفي»،

«قَالَ: حَدَّثَنَا ابوتراب عبيدُ اللّهِ بنُ موسَى الروياني عن عبدِ العظيم بنِ عبدِاللّهِ الحسني» "

كمال الدين، الباب ٢٧، ما أخبر به الهادي عليه السلام من وقوع الغيبة، ح ١، ص ٢٧٩.
 ٢. توحيد، ص ٨١ باب ٢، ح ٢٧.

آنچه به نظر میرسد این است که گرچه به طوری که اصطلاح کردهانــد این سند صحیح یا حسن شمرده نشود، اما اگر صحیح آن حدیثی را بشماريم كه مورد اعتماد باشد، مثل اين حديث مـورد اعتمـاد اسـت؛ زيـرا صدوق در چند کتاب خود آن را به طور احتجاج بر صحت مذهب روایت کرده است. علاوه بر آنکه از دو نفر که هر دو از شیوخ او به شمار می روند؛ يعني على بن احمد و على بن عبدالله يا عبيدالله، مترضياً ياد نموده است و ظاهر این است که *محمد بن هارون و عبدالله یا عبیدالله بـن موسـی* کـه بــه واسطه از مشایخ صدوق میباشند، نیـز پـیش او معـروف بـوده و از روات احادیث شمرده می شدند. علاوه بر اینکه، محتمل است *محمد بن هارون*، *محمد بن هارون بن عمران* باشد جلالت قــدر او کــه از *ارشــاد و کــافـی* و كمال الدين معلوم مى شود. و اما عبدالله بن موسى رويانى او نيـز ظـاهر ايـن است که *صدوق* بر روایتش که در کتابهایی مانند *کمـال الـدین و توحیـد* روایت کرده، اعتماد فرموده است و صاحب روح و ریحان و جنةالنعیم بــه حسن حال او تصریح دارد.

علاوه بر این، جمعی از بزرگان در مؤلفات خود به این حدیث احتجاج و استناد نمودهاند و در این کتابها آن را روایت کردهاند:

۱. صفات الشیعه، ۲. کمال الدین، ۳. توحید، ۱. کفایة الاثر، ۱۵عسلام الوری، ۲. کشف الغمه، ۷. روضة الواعظین، ۸ کفایة المهتدی (اربعین)، ۹. عوالم، ۱۰. بحار الانوار، ۱۱. الانصاف، ۱۲ الثبات الهداة، و کتابهای دیگر.

بنابراین با توجه به اینکه متن حدیث شواهد بسیاری از سایر روایات دارد

و هیچگونه ضعفی در آن نیست که شاهد بر وضع و جعل حمدیث باشد. حدیث از جهت سند و متن، معتبر و مورد اعتماد است.

#### نکتهی روایی

نکتهی قابل ذکر این است که به نظر حقیر، روایاتی که بعض رجال استادِ آن در کتابهای رجال متداول، که به ذکر رجال اسناد مشل کافی، سن لا يحضره الفقيه و تهذيبين اختصاص دارد، ديده نمي شود، اگر ايس روايات در کتابهایی مثل کتب مؤلفین این کتابها یا همطراز آن و مقاربین زمان آنها یا قبل از آنها باشد و متون و مضمون آنها مشتمل بر مطالب ضعیف و مستغرب نباشد و به خصوص اگر روایات دیگر متضمن مدلول آنها باشد. این روایات قابل اعتماد است و ظاهر روایت این بزرگان، دلیل بسر اعتماد آنها به آن روایت است. اما اگر قرینهای در بین باشد که مؤلف در مقام جمع مطلق اخبار بوده و بر آن اعتماد نداشته است، نقل روایت با جهالـت راوی، موجب اعتماد بر آن نمی شود. بنابراین کتابهایی مثل توحید صدوق، كمال الدين، غيبت شيخ طوسي و غيبت نعماني را نمي توان بدون اينكه قدح ظاهر و ثابتی در سند یا متن آن دیده شود بیاعتبار شمرد و معتبر بـودن آن را در نزد مؤلف نادیده گرفت، و به صرف اینکه یک یا چند تن از روات آن مجهولاند به آن اعتنا نکرد؛ در حالي که سيرهي عقلا، بـر اعتنـا بــه اخبــار مرسلهی تاریخی است و همین که شواهد ثابته، مضمون آن را رد ننماید یــا شواهد بر مضمون أنها دلالت كند به أن اخذ مينمايند.

به هر حال با توجه به روايات بسيار ديگر، مضمون اين روايات

مقطوع الصدور از اثمه علیهمالسلام است و خصوص ایسن روایست در اعتبار کمتر از سایر اخبار احاد معتبر نیست. از این رو علما بر آن اعتماد کرده و افاضل آن را شرح نموده اند که از جمله نقل شده است که مرحوم قاضی سعید قمی دو شرح بر آن نگاشته است.

برحسب كتاب كمال الدين، حديث شريف به اين لفظ است: «قال: دُخَلْتُ عَلى سَيدي عَلِي بْن مُحَمّد عليهما السلام»

اگرچه شرح حقایقی که در این حدیث شریف بیان شده است، به طور مستوفی از عهده ی امثال این بنده ضعیف، خارج است و شاید از عهده ی بسیاری از اعاظم و بزرگان نیز خارج باشد و تفصیل و شرح متعارف آن نیز به مجال و فرصت کافی نیاز دارد، اما برحسب «ما لا یدرک کُلّهٔ لایشرک کُلّهٔ» به طور اختصار و ترجمه گونه، الفاظ حدیث را جمله به جمله به حول و قوه ی الهی و با استمداد از عنایت امام هادی علیه السلام معنا و تفسیر می نماییم.



عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقایم علی بن محمد (امامهادی علیهالسلام) وارد شدم، پس چون نظرش بر من افتاد به من فرمود: «مرحبا به تو یا اباالقاسم! تو حقاً دوست مایی.»

در این قسمت نکات جالب و مورد توجه عبارتاند از:

اولاً: تکریم و تعظیم حضرت عبدالعظیم از امام علیه السلام و تعبیر از آن حضرت به سید و آقای من.

ثانیاً: عنایت و لطف امام علیهالسلام به او است که هم به او ترحیب و خوش آمد فرموده و هم او را با کنیهاش ابوالقاسم که نشانه ی احترام است مخاطب قرار داده. ثالثاً: او را ولی و دوست حقیقی خودشان شمرده است که این تصدیق از سوی امام عنیهالسلام با توجمه به روایات و احادیثی که در مدح دوستی دوستان خدا و اولیاءالله وارد است بسیار مهم و دلیل بر عظمت مقام حضرت عبدالعظیم میباشد و یکی از نتایج آن به مقتضای

«يحشر المرء مع من أحب» ا

محشور بودن او با امام عليهالسلام است.

١. بحارالاتوار، ٨١/٦٦



قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَابُنَ رَسُولِ اللهِ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرضِياً ثَبَتُ عَلَيهِ حَتَّى أَنْقَى اللهَ عَزْ وَ جَلّ

عبدالعظیم گفت، عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من می خواهم دینم را بر شما عرض کنم که اگر مرضی و پسندیده (شما) باشد، بر آن ثابت بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات کنم.



فَقَالَ: هاتِ يا أَبِاالْقاسِم

فرمود: «بده یا بیاور»



فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ الله تَبارَكَ وَ تَعالَى وَاحِدٌ لَيسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ

پس گفتم: به درستی که من می گویم: براستی خداوند تبارک و تعالی یگانهای است که چیزی همانند او نیست.

چنان که می دانیم «الله»، مشهور ترین اسماء الله الحسنی است که سایر اسماء حسنی بر آن نامگذاری میشود؛ به طور مثال گفته میشود که رحیم، رحمان، غفار، تواب يا خالق، اسمى از اسماء الله است، امّا بليغ نيست. گفته شود «الله» اسمى از اسماى رحيم، خالق، رزاق، واحد و يا احد است و سرَّش این است که «الله» اسم ذات مقدسهی باری تعالی است؛ اما باری، خالق، علیم، عالم، قدیر و اسماء دیگر اسم صفتی از صفات ذاتیه یا فعلیهی خداوند متعال مىباشند. و به طور كلى اينكه اين اسم جليل، بـر ذات الهــي که جامع جمیع صفات کمالیه است اطلاق می شود و بر سایر اسماء تقدم دارد و حاوی معانی تمام اسماء ځمنی است. اما اسمای دیگر هر کمدام بسر یک معنا از آن معانی دلالت دارند و به سایر معانی دلالت ندارند؛ به عنوان مثال اسم شریف «القادر» فقط بر قدرت حق تعالی دلالت دارد و بر علم خدا دلالت ندارد و اگر بر برخی اسماء مانند «الحی» دلالت دارد بالالتزام است، نه اینکه مفهوم آن اسم معنای مطابقی «القادر» باشد.

به هر حال در کتابهای شرح اسمای حسنی و در کتب ادعیه پیرامون این لفظ که اجل الفاظ و اشرف کلمات است مطالب بسیار گفته شده و روایات در فضیلت آن زیاد است از جمله روایت است از حضرت صادق علیهالسلام که کسی که ده مرتبه «یا الله» بگوید به او گفته می شود:

### «لَبَّيكَ عَبْدي! سَلْ حاجَتَكَ تُعْطَه» ا

بلی بنده ی من! حاجتت را سؤال کن تا به تو عطا شود.

و اما «واحد»، یکی از اسمای حسنی است اما در بین اسمای حسنی به عقیده به معنای آن و به اسم شریف «احد» عنایست خاصسی است و بدون اقرار به آن، به وسیلهی کلمهی توحید، اسلام کسی محقق نمی شود و بدون درک معنای آن و اعتقاد به آن، ایمان حاصل نخواهد شد.

برحسب روایتی که صدوق در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیمالسلام روایت کرده است، اطلاق واحد بر خدا به دو معنا جایز است: یکسی به معنای اینکه برای او شبیه و نظیری نیست، و دیگر به ایس معنا که نه در وجود یعنی در عالم خارج، نه در عقل و نه در وهم، انقسام پذیر نیست؛ یعنی هیچگونه ترکیب و تجزیهای در او متصور نیست.

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می گوییم:

حضرت عبدالعظیم گفت: من میگویم: الله تبارک و تعمالی واحمد است؛ یعنی یگانه و یکتا است، نه عضو و جزئسی دارد و نـه عـدیل و هماننـد و بی شریک و بی نظیر، بی همانند و بی همتا است.

خسدای بسی عسدیل و بسی هماننسد منزه از چه و از چبون و از چند بری از شبه و از مشل و نظیر است عظیم است و علیم است و قدیر است

١. وسائل الشيعه, باب أنه يستحب أن يقال في الدعاء...، ح ١٨٨٧ ١٨٨٧

٢. التوحيد، باب معناي الواحد و التوحيد و الموحد، ح ٣، ص ٨٣

#### بسویش جمله را دست نیازست خلایق را تمامی کارساز است

﴿ لَيسَ كَمِثلُه شَيِ مَهُ او يكانه اى است كه مشل او چيزى نيست. همه مخلوق اند او خالق، همه فقيرند او غنى و همه ناتوان و عاجزند، او قادر و توانا است. همه مسبوق به غيرند او سابق بر همه است؛ چيزى مشل او نيست خواه اشياء خارجى باشند يا ذهنى، خواه كل يك شىء باشد يا جيزه آن، آن جزء مابه الامتياز آن شىء از اشياى ديگر باشد يا مابه الاشتراك حقيقى او با ساير اشيا باشد.

پس او چیزی است که هیچ چیزی او نیست و به این شناخته می شود که هر چه را بگوییم، ببینیم، در ذهن بیاوریم و تصور کنیم او آن نیست و غیسر از آن است؛ چون معنای مثل نداشتن و چیزی مثل او نبودن ایس است که غیر از هر چیز باشد، و الا لازم شود که آن چیز مثل او باشد.



# خارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ حَدِّ الأَبْطالِ وَ حَدِّ التَّشْبيهِ و ذات او خارج از دو حد ابطال و تشبيه است.

در شرح و تفسیر این جمله ی بزرگ و پر معنا تذکر این نکته لازم است که از روایاتی که از حضرت جواد علیهالسلام روایت شده استفاده می شود که توصیف باری تعالی به «خارج عن الحدین حد الابطال و حد التشبیه» توصیف ذات باری جل شأنه به این وصف است؛ یعنی ذات او خارج از این دو حد است.

۱. مخفی نماند که در نسخهای که طبع شده ابتدا بحث در این جمله را به ابطال و تشبیه در صفات مربوط شمرده و اظهار نمودهایم که با توجه به این روایات معلوم می شود بحث مربوط به ذات است اما چون اصل آن مطلب نیز فی حد نفسه صحیح است و با کل بحث هم بی ارتباط نیست و جمله ی دخارج عن الحدین... به اطلاق بحث از صفات را نیز شامل می شود آن بیان را در اینجا به عنوان پاورقی می آوریم: خارج عن الحدین... یعنی خدا از دو حد خارج است یعنی محدود به این دو حد و معروف به این دو تعریف نیست. اول حد ابطال که از فرط پرهیز از قول به ترکیب یا اثبات صفت بر او حز اسمه بیالمره صفات ثبوتیه را از او نفی نماید، و ذات باری تعالی را العیاذباش، فاقد صفاتی مثل علم و قدرت بشمارد. دوم حد تشبیه که خدا را در صفات شبیه به خلق نماید و علم، قدرت و بعضی صفات دیگر را مثبل دیگران غیر ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت را عین ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت عقل و شرع است و نه صفات او را نشبیه نمود حقیقت صفات او را که عین ذات او بداند؛ چنان که ذات او را نیز به چیزی نمی توان نشبیه نمود حقیقت صفات او را که عین ذات او بداند و مشل علم مخلوق او منزه از شناخت است. ما می دانیم که علم او زاید بر ذات او نیست و مشل علم مخلوق نبست چنان که می دانیم او به همه چیز عالم و دانا است.

 علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه از کتاب شریف محاسن برقی روایت فرموده است که از حضرت جواد علیهائسلام سئوال شد:

«أيجوز أن يقال لله: أنّه موجود؟ قال: نعم تخرجه من الحدّين حدّ الابطال و حدّ التشبيه» ا

۲ و ۳. صدوق اعلى الله مقامه در دو روایت از حضرت جواد علیمالسلام روایت
 نموده است که از آن حضرت سؤال شد:

«أيجوز أن يقال: انَّاللهُ عزَّ و جلَّ شيء؟ فقال: نعم تخرجه عن الحدّين و حدّ التعطيل حدّ التشبيه» آ

حد ابطال و تعطیل این است که ذات را چنانکه موضوع برای حمل عناوینی بر او مثل جسم و جوهر قرار نمی دهیم و سایر عناوین خاصه را که بر مخلوقات اطلاق می شود از او سلب می کنیم، موضوع هیچ عنوانی از عناوین عامه مثل شیء و موجود هم ندانیم و حد تشبیه این است که چیزی را که به تصور ما در می آید بر او حمل کنیم، چه آن چینز وجود حارجی داشته باشد که در این صورت البته مستلزم شرک نیز هست و چه آن که فقط وجود ذهنی داشته باشد و فقط در ذهن تصور شده باشد. و به عبارت دیگر می گوییم: چون کنه و چیستی خداوند متعال، منزه از تصور و توهم دیگر می گوییم: چون کنه و چیستی خداوند متعال، منزه از تصور و توهم است از این جهت هر چیزی تصور شود که بر او حمل شود و گفته شود او

١. بحار الانوار، ٢٦٥/٣.

التوحید، باب ۷، ح۱ و۷، ص ۱۰۶ الاصول من الکافی کتاب التوحید، باب اطلاق القول بأنه شیء، ح ۲، ۸۲/۱

آن است، او آن نیست و آن چیز حمل بر او نمیشود و صادق بر او نیست و فرض صدق آن بر او، مستلزم تشبیه به غیر اوست.

بنابراین اگر او به حکمی محکوم نشود و اخبار از او داده نشود، تعطیل و ابطال و ترک اعتراف و اقرار به او خواهد بود، و اگر محکوم به حکمی گردد و او را شیء متوهم در ذهن و متصور بگویند او را تشبیه به آن چیز متصور کرده و به اشیایی که در ذهن متصور میشوند تشبیه نمودهاند؛ پسس شخص بین دو امر و دو محذور قرار میگیرد که به هر کدام التزام داشته باشد باطل است و خروج از این دو بن بست و اقرار و اعتراف به ذات او لازم میباشد.

توضیحاً برای روشن شدن این مطلب دقیق می گوییم اخبار از صفات و اسماء الحسنی مثل الخالق، القادر، الرازق و العالم و اطلاق آنها بسر خداونسد متعال به طور یقین صحیح و کتاب و ستّت بسر آن ناطق است و همچنین سلب صفات سلبیه از او، عز اسمه بی اشکال است. هسر چند صحت ایس اطلاق نیز توقف بر جواز اخبار از ذات و اعتقاد به آن دارد و بین همان دو محذور است. به هر حال اخبار از کنه، حقیقت و ذات الله تعالی به اینکه او شیء معین است اگر چه بالذهن باشد صحیح نیست؛ زیرا تصور ذات و کنه او برای احدی حتی انبیاء اولی العزم و ملائکهی مقرب هم ممکن نیست پس او برای احدی موجبه موضوع اثبات محمول و عنوان خاصی نمی شود و تعریفی مثل الانسان حیوان ناطق یا جوهر و یا عرض که بر انسان صادق و تعریفی می شود، بر ذات او جلت عظمته صادق نمی باشد و ذات او به تعریف در

نمی آید؛ زیرا این فرع متصور بودن کنه و حقیقت است که غیر ممکن است و هرچه را گفته شود که آن ذات خدا و کنه اوست موجب دو محذور و متوقف بر دو امر محال است، اول: معرفت و تصور کنه و ذات باری تعالی، دوم: تشبیه او به غیر و ما یتصور فی الذهن.

و حاصل اینکه در اخبار از ذات و کنه، خدا امر دایر بین تعطیل و امتناع از اخبار و اقرار یا اخبار و تشبیه است که هر دو باطل است و خروج از ایس دو محذور به همین است که حضرت جواد علیهالسلام برحسب ایس روایات بیان فرمودهاند و حضرت عبدالعظیم علیهالسلام نیز در ضمن عرض دین خود به حضرت هادی علیهالسلام خارج بودن خدا از ایس دو حملاً را بسه عرض رسانده است اگر چه چگونگی آن را بیان نکرده و مشل ایسن است که به وضوح آن فی ما بین خود و امام علیهالسلام اکتفا کرده است، و ما خصل ایس روایات اقرار و اعتراف و اعتقاد به ذات بانه موجود و شیء بدون قبول به تشبیه است و الله هو العالم بذاته و صفاته و نعوذ بالله آن نقول فیه ما لم یقله هو سبحانه و تعالی و انبیائه و اولیائه.

در کتاب شریف *توحید* روایت است که *ابن ابی نجران* گفت: سؤال کردم از *ابی جعفر ثانی* (حضرت جواد علیهالسلام)

«فقلت: أتوهم شيئاً؟»

خداوند متعال را شيء توهم كنم؟

«فقال: نعم غير معقول و لا محدود فما وقع وهمك عليه من شيء فهو خلافه لا يشبهه شيء، و لاتدركه

الأوهام، كيف تدركه الأوهام و هو خلاف ما يعقل و خلاف ما يتصوّر في الأوهام انّما يتوهّم شيء غير معقول و لا محدود» (

خداوند متعال شیء غیر معقبول و غیبر محدود است پس آنچه وهم بر آن واقع شبود و در وهم آیند، آن او نیست و چیزی شبیه به او نیست و اوهام او را درک نمیکند.

علامهی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بیان مربوط به این حدیث شریف می فرماید: مفاهیم و معانی بر دو قسماند. مفاهیمی که عمومیت و شمول دارند و چیزی از اشیاء نه ذهنی و نه عینی از آنها خارج نمی باشد و همه را شامل اند مثل مفهوم شيء، موجود و مخبر عنه، و بنابراين بر غير قابل تعقُّــل و تصور و غير محدود اطلاق مي شوند، و مفاهيمي مي باشند كه عند الاطلاق مصاديق أنها توهم و تصور مي شود. اطلاق مفاهيم قسم اول بـر خداونـد متعال اثبات و نفي انكار، ابطال و تعطيل است، و نفي اطلاق أنها بــر الله تعالى ابطال، تعطیل و انكار است. از این رو امام علیهالسلام اجازه می دهد كـ گفته شود «الله موجودٌ» یا «الله شيء»، زیرا از آن مصداق در ذهـن متصـوّر نمی شود و چون مفهوم آن عام است و بر غیر متصور و منزّه از آنکه بــه تصور در آید صدق میکند، بلکه مفهوم متصور و مصداق ذهنمی خاصمی ندارد بر خداوند متعال اطلاق می شود و صادق است و هـر چـه در ذهـن متصوّر شود که آن مفهوم آن است. خدا آن نیست و آن چنان نیست و منزه

۱. التوحيد، باب ۷، ح ٦. ص ١٠٦.

از آن است که آن باشد. بنابراین اطلاق شیء و موجود بسر خداوند متعال، خارج از حد تعطیل و مأذون و مُجاز است و اثبات است و نفسی شسیء و موجود از او در حد ابطال، انکار، تعطیل، مأذون و مجاز نیست.

و بالجمله می توان گفت که از این احادیث و روایات استفاده می شود کــه چون معرفت حقیقت ذات و کنه حق تعالی، محال است و شیء غیر محدود قابل تصور و تعقّل نیست لفظ، اسم و نوانی که بر آن دلالت داشته باشد نیز وجود ندارد و در مقام تعریف و اشاره به آن ذات، فقط از این عناوین عامه مانند موجود، شيء، حق و ثابت استفاده ميشود و ايـن نهايـت شـناخت و التشبيه چنانكه از آن ذات مقدّس خبر مىدهد كه ليس بجسم و لاصـورة و لاجوهر و لاعرض، ليس بشيء و ليس بموجود و ليس بحق بگويند بنه خلاف اول که ایمان، اعتراف و اقرار است تعطیل، الحاد و انکار است، و این جواب از این شبهه هم هست که کسی بگوید اگر الله تعالی به کنه و به حدّ و تعریفات و توصیفاتی که ممکنات به آن شناخته میشوند، در تصور و تعقُل کسی در نمی آید پس چگونه به او اشاره می شود؟ جواب این است که به همین عناوین عامه و به همین که او شیء است که بر ذات او غیر از این عناوین صحت اطلاق ندارد و لفظ خاصتی که بر کنه ذات او دلالت داشته باشد مثل وجود به معنائی که قائل به اصالةالوجود میگوید وجود نـــدارد، و به طور مثال چنانکه در مورد هر پدیده، هر نقش، هر بنا و هـ رامـ رحـادث اگر پدید آورنده و صانع، نقاش، بَنَا و محدِث آن را ندیده باشیم و وصف او

را نشنیده باشیم به وجود او حکم میکنیم و غیر متصور بودن شکل او مانع از حکم به وجود او نیست. استحالهی تعقّل ذات باری تعالی نیـز مانع از اطلاق شیء و موجود بر او و اشاره به او نیست و غایت و نهایت معرفت ذات او همین «أنه شيء و موجود، و لیس کمثله شيء» است، و معناي اینکه خارج از حدین است همین است که منزه از تعطیل و ابطال و منزه از تشبیه است که با اثبات انّه شيء و موجود و قادر و عالم، و ليس کمثله شيء اقرار به او و ایمان و اعتقاد به او حاصل می شود و این به این معنی نیست که ذات او امر بین امرین است بلکه مقصود این است که در ارتباط به اقـرار و اعتراف به او و باور به او عقیده امر بین امرین است به این معنا که هم اقرار به وجود الله است، و هم تنزیه از تشبیه است در مقابــل انکــار یــا اقــرار و تشبیه اثبات ذات و نفی تشبیه است که بین آن دو است و به عبارت دیگر عدم ثبوت یا ثبوت و تشبیه مقابلش ثبوت و عدم تشبیه است. به هــر حــال چه تعبیر به امر بین امرین دقیق باشد یا نباشد مطلب معلوم است و کلام در هویت و کنه باری تعالی نیست تا کسی بگوید: تعطیل و تشبیه نقیضین نيستند؛ زيرا ارتفاع هر دو ممكن است نه تعطيل است و نه تشبيه پس اگر تعطیل و تشبیه نیست پس چیست و بگوید فراتر است و حق است آن هم نه به آن معنا که ثابت است و واقعیت و حقیقت دارد خالق و موجد اشیاء، بر طبق حکمت و مصلحت است و نه به معانی دیگر که در تفاسیر از حتی بيان شده و مثل راغب در مفردات القرآن بيان كرده است حق به اين معنى که در مقابل آن عدم است نه عدم خود او بلکه عدم همه اشیاء و حت غیر متناهی که هر چه هست او است و غیر از او باطل و عدم صرف است ایس معنا از خارج عن حد الابطال و التشبیه معنای عجیبی است که با این بیان، مغالطه آمیز شده است. در این روایات مسئله ی اثبات و اقرار به وجود خدا و نفی ابطال، انکار و تعطیل مطرح است مسئله چیستی خدا و سخن از کنه او مطرح نیست تا کسی آن را حق بگوید یا وجود بگوید؛ وجودی که غیس متناهی است و غیر او باطل است، باطل حقیقی و عدم محض این حرفها از این روایات استفاده نمی شود خدا خدا است، و ذاتش ذات او است، ایس روایت عرض دین و روایات مشابه آن را به این معانی که به قول بعضی از قاثلین به آن در بین عامه در قرن هفتم و در بین خاصه در قرن دهم مطرح شده است تفسیر نمی شود و به مکتب اهل بیت علیم السلام و معارف اصل و اصیل ایشان نباید نسبت داده شود.

خدا شيء است و موجود است يا وجود دارد و اطلاق ايسنگونه عناوين عامه بر خداوند متعال جايز است و هم چنين خدا حق است به معناى اين كه ثابت است و عالم را طبق حكمت آفريده و به باطل خلق نكرده و غير او باطل يعنى ثابت نيست، اما خدا حق است به اين معنا كه حق است و وجود است و مقابل آن باطل و عدم است كه وجود شيئى و چيزى نقيض آن باشد اين معنا با قرآن، با روايات، با وجدان، با اسماء الحسنى، باالرحمان و الرحيم، با الخالق، البديع، الرازق، المحى، الميت، المعز، المذل، المجيب، الشافى، الغفار و التواب و ... موافق نيست و مخالف است. وجود شىء و يا عدم شىء؛ يعنى بود يا نبود آن شى نه وجود يا عدم به معناى مستقل كه چيزى غير از وجود بود يا نبود آن شى نه وجود يا عدم به معناى مستقل كه چيزى غير از وجود

نباشد و وجود آن وجود، وجود باشد و عدم آن عدم وجود باشد.

خدا حق است یعنی ثابت، دائم، ازلی و ابدی است و غیر او باطل؛ یعنسی زایل و فانی است و معنای:

ألاكـــل شـــئ مــا خــلا الله باطــل وكـل نعيم لا محـاله زائل ا

همین است و از همین جهت اصدق شعر است اما اگر گفتمه شـود خـدا حق است یعنی همه او است یا غیر از او نیست و دایر بین امرین است یا حق است و وجود، و یا باطل و عدم و آسمان و زمین و همه ی مخلوقات که باطلاند اگر باشند و خدا هم که حق است یا حـق کـه خـدا اسـت هـم باشد، اجتماع نقیضین و حق و باطل لازم می شود اینها صحیح نیست؛ زیـرا حق و باطل نقیضین نیستند و اجتماع هر دو ممکن است هم باطل به معنای صحیحش که موجودات محدثه میباشند وجود دارنــد و هــم حــق و وجــود ثابت ازلی ابدی و محدث ممکنات وجود دارد و معنای این که خدا واجب الوجود است این است که وجودش واجب است و عدمش ممتنع است نمه اینکه وجودش وجود است و در مقابلش، عدم است که نفی ممکن الوجـود موجود بالوجدان شود. آیات قرآن کریم، از «بسم الله» سورهی «فاتحة الكتاب» تا الناس سورهي «ناس» بر اين معنا صراحت دارد هم رحمان، راحم، خالق، رازق، مالک، حق، ثابت، مصور، قادر، حافظ و غفّار و... وجود دارد و هم مرحوم، مخلوق، مرزوق، مملـوک، محفـوظ و مغفـور و... وجود دارد.

١. بحار الانوار، ٢٦٧/٢٢.

و مخفی نماند که از کلمات بعضی استفاده می شود که چون معنای خروج از حد تعطیل و از حد تشبیه امر بین امرین تعطیل و تشبیه یا انکار و تشبیه نیست پس باید شیء چهارمی باشد فراتر از ایس سه و آن حق و وجود است به همان معنای شیء غیر متناهی مقابل باطل و عدم و مشل اینکه می خواهد بگوید خروج از حدین به اطلاق شیء بر او که معنایش عام است نیست بلکه خروج از حدین اثبات ذات و اخبار از ذات و ما به الدات الذات است و آن حق و وجود است و به حدیث اول از کتاب التوحید است استشهاد کرده است که سند آن به جناب هشام بن الحکم منتهی می شود که حدیثی بسیار پر مطلب و مشحون به حقایقی گرانبها از معرفة الله است. در ضمن این حدیث شریف می فراماید:

«و لابد من اثبات صانع الأشياء خارج من الجهتين المدمومتين إحداهما النفي اذكان النفي هو الإبطال و العدم، و الجهة الثانية التشبيه اذكان التشبيه من صفة المخلوق الظاهر التركيب و التأليف الخ» أ

که گفته شود از این جملهی «و لابد من اثبات صانع الانسیاه...» استفاده می شود که از «خارج عن حد الابطال و حد التشبیه» مراد اقرار و اثبات انه شیء او موجود نیست باید صانع اشیاء بعنوانه الخاص و بذاته الخاصة که آن حق است و وجود است و غیر متناهی است اثبات شود که متضمن نفی ابطال و تشبیه است و قول بانه شیء اعم از نفی و اثبات تعطیل و تشبیه

١. التوحيد، باب ٣٦، ح ١، ص ٢٤٦.

است و اگر دلالت بر نفی ابطال داشته باشد بر نفی تشبیه دلالت نمی کند و از این رو در این روایت میفرماید، باید صانع اشیاء چنان اثبات شـود کــه نفی تعطیل و تشبیه هر دو باشد بنابراین میتوان گفت که کملام حضرت عبدالعظیم خارج عن الحدّين... عبارة اخرى از حق و وجود و غير محدود و غير متناهي است كه أن بزرگوار يا به طور اجمال به خارج عن الحدين أن اعتراف كرده است كه با عدم معرفت بان الخارج عن الحدين حق و وجود به آن ایمان داشته یا با معرفت به آن به تعبیر از حــق و وجــود بــه آن اکتفــا تعطیل و تشبیه باشد بیانش این است که تشبیه یا در ذات است یا در صفات و در این روایات آنچه که مورد نظر است انکار ذات یا تشبیه ذات است «و قول بانه شيءٌ او موجودٌ» نه تعطيل است و نه تشبيه و امتناع از قول به تعطیل یا تشبیه است. ظاهر این روایات این است که سائل از خطر وقوع در تعطیل و تشبیه نگران بوده است که با چه لفظی ذات الهی را اثبات و از آن خبر دهد و لذا از لفظ موجود و شيء پرسيده است امام عليهالسلام ميفرمايد: این تعبیر خطر تعطیل و تشبیه را ندارد بلکه خبروج از همر دو است و از روایت هشام هم بیشتر از دو صفت «هو صانع الاشیاء» و «هـو خـارج عـن الحدين »استفاده نمى شود صفت اول، ثبوتى و صفت دوم، تنزيهى است. «أي منزه عن الحدّين» كه تعبير از او به شيء مفهوم تعطيل و تشبيه را ندارد و بر اثبات ذات دلالت دارد و بعبارة اخرى لفظى را بـر او اطلاق كـرده كـه نــه

مفهوم ابطال دارد و نه مفهوم تشبیه چون در مقام اخبیار از او عز اسمه ممکن است لفظی گفته شود که اگر چه گوینده ی آن خدا را منزه از تعطیل و تشبیه بداند اما مفهوم آن انکار یا تعطیل و یا تشبیه باشد، اما به شیء و موجود دلالت بر ذات و اقرار به ذات دارد بی آنکه بسر آن مفاهیم دلالت داشته باشد.

در خاتمه ی این بحث دقیق، این را هم اضافه می نماییم که بعضی گفته اند مراد از ابطال و تعطیل ترک اثبات وجود خداوند متعال که بدیهی است نیست، بلکه مراد از آن، تعطیل در تعبیر از حقیقت ذات الوهیت به الفاظ و معطل ماندن عقل از معرفت ذات او عز اسمه است که چون لفظ دال بسر آن وجود ندارد در اثبات آن ذات مقدسه و اعتراف و اقرار به آن به عناوین عامه مثل شیء، موجود و ثابت اکتفا می شود و اسماء الحسنی مثل القادر و العالم به این اعتبار که دلالت بر ذات یا شیء موجودی که قدرت و علم دارد، دلالت بر ذات و صفت هر دو دارند و اثبات آنها اثبات ذات و شیء شوهست.

علامهى مجلسى مىفرمايد:

«حد التعطيل هو عدم اثبات الوجود و الصفات الكمالية و الاضافية له، و حد التشبيه الحكم بالاشتراك مع الممكنات في حقيقة الصفات و عوارض الممكنات».

«اقول: اذا كان حد التعطيل ما ذكره بالتفصيل فلا

١. مرأة العقول، كتاب التوحيد، باب اطلاق القول بأنه شيء، ذيل حديث ٢، ٢٨٢/١.

يخرج منه بالقول بانه شيء. وحد التشبيه لاينحصر بالاشتراك مع الممكنات في حقيقة الصفات بل يكون بالاشتراك في حقيقة المذات مثل ما يقوله القائل باصالة الوجود و الله هو العالم و نستغفره و نتوب اليه من الورود في المباحث التي لم يكلفنا بالورود فيها لعجز عقولنا عن ادراكها او لصعوبة فهمها و لكونها من مزال الاقدام و لاحول و لاقوة الا بالله العلى العظيم».



وَ إِنَّهُ لَيسَ بِحِسْم وَ لا صُورَة و لا عَرَض وَ لا جَوْهَر الله الله وَ الله عَرْض وَ لا جَوْهَر الله الله والله عرض و له جوهر

در سلب جسمیت، صورتیت و عرضیت و جوهریت تفاوت نمیکند که اینها را بر طبق اصطلاح اهـل معقـول تفسـیر کنـیم کـه از محقـق طوسـی علیهالرحمه نقل شده است:

موجبود منقسم به دو قسم است نزد عقبل
یا واجب الوجبود و یسا ممکن الوجبود
ممکن دو قسم گشت بدان جبوهر و عرض
جبوهر به پنج قسم شدای ناظم عقبود!
جسم و دو اصل وی که هیبولا و صورتست
پسس نفسس و عقبل ایس همه را یسادگیر زود
نه قسم گشت جنس عرض این دقیقه را
اندر خیبال جبوهر عقلی بسه مسن نمبود
کم است و کیف و أین و متی و مضاف و وضع

۱. هر چند از الیس کیفیه شیء نیز بالالتزام تنزه باری تعالی از جسمیت و سایر صفات و ذاتیات ممکنات استفاده میشود اما از جمله ی الیس بجسم... المطابقه تنزه خداوند متعال از صفات و ذاتیات ممکنات استفاده میشود.

#### پسس واجسبالوجسود از اینها منسزه است او بسوده است بیشستر از بسود هسر چسه بسود

و خواه اینکه این کلمات به معنای عرفی که شاید اظهر باشد معنا شوند که جسم یا به معنای جسد یا هر چیزی که ابعاد ثلاثه داشته باشد (طول و عرض و عمق) معنا شود، و صورت، به معنای متشکل بودن به شکل که به آن اشکال مختلف از هم تمیز داده می شوند و عرض هم در اصطلاح عرفی چیزی است قائم به غیر و در محل است؛ و به عبارت اخری جوهر که عرفاً در مقابل عرض است و نه جوهر در مقابل معانی دیگر که در اصطلاح منقسم به پنج قسم و یکی از دو قسم ممکن است اما جوهر به معنای ذات الشئ و حقیقة الشئ مراد نیست.

به هر حال خدا منزه از این معانی است اعـم از اینکـه معـانی اصـطلاحی مقصود باشد یا معانی عرفی در مقابل معانی دیگر.



### بَـلْ هُـوَ مُجَسِّمُ الأَجْسَامِ وَ مُصَـوَّرُ الصُّـوَرِ وَ حَـالِقُ الأَعْراضِ و الْجَواهِرِ \

خداونید مجسیم اجسیام و صورت بخش صورت ها و آفریننده ی اعراض و جواهر است.

اجسام، اعراض، جواهر و صور خود به خود وجود نیافتهاند و وجودشان قدیمی، دائمی و بینیاز از خالق و آفریننده نیست؛ همانطور که قرآن مجید می فرماید:

# ﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غيرِشَي ، أَمْ هُمُ الْحَالِقُونَ ﴾ [

آیا خلق شدهاند (این پدیدهها، اجسام، اعراض، جواهر و صور) بدون خالق یا اینکه خودشان خالق خود هستند.

بدیهی است بالفطره پاسخ ابن است که به هر دو صورت وجود اینها متصور نبوده و ممتنع است. همه ی اینها از به وجود آوردن خود عاجزند، چنان که کسب وجود از مثل خودشان نیز محال است و مثل ایس است که گدایان از هم نان بگیرند و وام خواهان به یکدیگر وام بدهند به گفته ی شاعر: گلایان از هم نان بگیرند و وام خواهان به یکدیگر وام بدهند به گفته ی شاعر: گلایان از هم نان بگیرند و وام خواهان کو یک نان شد تان شد کستایی دا گستای میهمان شد کستایی دا گستای میهمان شد کشی نان از پی مسکین طلب کرد

١. امالي شيخ صدوق، ص ١٩٤.

۲. سورهی طور، آیهی ۳۵.

۳. قرآن مجید با ترجمه ی شعر فارسی، صفحه ی ۲۷۸.

نشد کارش از آن بی مایگان راست گدایان گر کم و گر بیش باشند زهی در وحدت وجود و غنا پیش

که نتوان حاجت الا از غنی خواست همه به به مایه و درویسش باشد حهان از تمو غنی و به تو درویسش

بنابراین خدا که مجسّم اجسام و مصور صور است، اگر جسم یا صمورت باشد، خود محتاج به مجسّم و مصور خواهد بود.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیهالسلام میفرماید:

«بتَشعيرِهِ المَشاعِرَ عُرِفَ أَنْ لا مَشْعَرَ لَهُ، وَ بِمضادَّتِه بَينَ الامورِ عُرِفَ أَنْ لا ضِدَّ لَهُ و بِمُقارِنَتِهِ بَينَ الأشياءِ عُرِفَ أَنْ لا قِرِنَ لَهُ و بِمُقارِنَتِهِ بَينَ الأشياءِ عُرِفَ أَنْ لا قَرِينَ لَهُ» ا

چگونــه بــود بــیخــدا ابتــدا کــه بــردی بــود جملــه را اعتمــاد نشاید وجود جهان بی خدا بیاید یکی هستی خانه زاد

١. نهج البلاغه، خطبه ١٨٦.



#### وَ رَبُّ كِلِّ شَيء وَ مالِكُهُ وَ جاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ و رب هر چيزي و مالک و جاعل و محدث آن است.

رب به معنای تربیت کننده و رساننده ی آن شیء از نقص به کمال است و تربیت به این معنا در موجوداتی صورت پذیر است که تمام کمالات آنها یا بعضی کمالاتشان فعلیت نداشته باشد و بالقوه حائز استعداد کمال باشند تا پرورش و تربیت در آنها مؤثر شود و آنها را از نقص به کمال و از قوت به فعلیت برساند. بنابراین جمله ی «رب کل شیء» دلالت دارد بر اینکه همه ی اشیاء، نیاز به تربیت دارند و چنان فعلیتی که نیاز به مربی نداشته باشد ندارند؛ هر چند مجردات و عقول باشند که قائل به وجود آنها را فعلیت محض بداند و قول به آنها و اینکه صدور مخلوقات غیر مجرد باید مترتب بر صدور و خلقت آنها باشد مستلزم معایب و مفاسد متعدداست.

معنای دیگر آن، سید، صاحب و مالک است و کسانی که مخلوقات را بر دو صنف می دانند، باید بگویند از اضافه ی رب به کل شیء فهمیده می شود که مراد معنای دوم است؛ چون با وجودی که مخلوقات بر دو قسم باشد، به معنای اول، اضافه ی رب به کل شیء محتاج به تفسیر و توجیه است. بنابراین معنای این می شود که از اوصاف خداوند متعال ایس است که صاحب هر چیز و مالک آن و قراردهنده و پدیدآورنده ی آن است.

مخفی نماند که صفاتی که حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دین در این چند مورد بیان داشته است برخی، از صفات سلبیه است و بعضی، از صفات ثبوتیه فعلیه است که البته مصدر آن صفت ثبوتیهی ذاتیه است؛ زیرا همهی صفات فعلیه برگشتشان به صفت علم و قدرت است و دلالت بر صدور فعل و ظهور خارجی قدرت دارند.

مطلبی که قابل توجه این است که در اینجا مسائل متعدد دیگری نیـز در ارتباط با عرض عقاید وجود دارد که حضرت عبدالعظیم حسنی آنها را بیان نکرده است؛ مانند عقیده به علم و قدرت خدا و مسئلهی کـلام و اراده کـه ظاهراً به وضوح واگذاشته است.

علاوه بر اینکه از همین جمله ها به التزام استفاده می شود، نه ایس که از بیان آن غفلت شده باشد. و ممکن است مقصود، بیان عقایدی بوده که بین شیعه و سایر فِرق به خصوص اشاعره مورد اختلاف بوده است و غرض، بیان عقیده ی حق در این مسائل مختلف فیه بوده است که در بعضی جمله ها نظر بر همین بوده است.

و نکته جالب این است که این توصیفاتی که از خداوند متعال شده است یا از صفات ثبوتیه فعلیه است و یا از صفات سلبیه که از ذات سلب می شود و ذات باری تعالی از آن منزه است فقط از جمله ی «خارج عن الابطال» اثبات صفات ثبوتیه ذاتیه استفاده می شود. اما از کُنه و حقیقت ایس صفات که مثل ذات، منزه از ادراک است سخنی به میان نیامده؛ زیرا سخن گفتن از آن ممنوع و منهی عنه است.

و از اینجا معلوم می شود که هر بحثی از ایسن صفات ذاتیه مشل علم و حیات که به بحث از حقیقت این صفات مربوط می شود، جایز نیست و معرض اضلال و ضلالت است. چه جامع و کامل است این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«دع القول فيما لاتعرف، و الخطاب فيما لم تكلّف، و امسك عن طريق اذا خفت ضلالته فان الكف عند حيرة الضلالة خير من ركوب الاهوال»؛ أكفتار در آنچه را نمىشناسى واگذار، و سخن در آنچه مكلف به آن نشدهاى و از طى طريقى كه از ضلالت آن بيم دارى خوددارى كن؛ زيرا خود نگهدارى از حيارت گمراهى، بهتر است از ابتلاى به اهوال.

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به فکرت این ره نمی شود طی به عقل نازی حکیم تا کی؟ به فکرت این ره نمی شود طی به کنیه ذاتش خرد برد پس اگر رسید خسس به قعر دریا و چه نیکو سروده است فاضل معتزلی این ایی الحدید:

و الله لاموسي و لا، عيسي المسيح و لامحمد علموا و لاجبريل، و هو الى محل القدس يصعد كسلا و لاالسنفس البسيطه لا و لاالعقل المجرد من كنه ذاتك غير انك واحدى الذات سرمد

ا. وسائل الشيعه، كتاب القضاء، باب وجوب التوقف و الاحتياط في القضاء، ح ٣٣٤٦ ح ٢٠. ١١٧/١٨.

من انت با رسطو و من افلاط قبلک با مبلد و من ابن سینا حین قرر ما بنیت له و شید همل انتم الا الفراش رأی الشهاب و قد توقید فدنا فاحرق نفسه و لو اهتدی رشداً لأبعد



١. شرح نهج البلاغه ي لابن أبي الحديد، ذيل خطبه ي ٢٣١، ٥٠/١٣.



وَ أَنَّ محمَّداً صلى الله عليه وآله وسلم عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خاتَمُ النَّبِينَ. فَلا نَبي بَعْدَهُ إلى يؤم القِيامَةِ و إِنَّ شَرِيعَتَهُ خاتمةُ الشَّرايع فَلا شَرِيعَةَ بَعْدَهُا إلى يؤمِ القِيامَةِ

این است که من می گویم، محمد صلی الله علیه وآله بنده ی خدا و فرستاده ی او و خاتم پیامبران و انبیا است پس بعد از او پیامبری نیست تا روز قیامت، و شریعت او خاتمه و پایان بخش شرایع است؛ پس شریعتی بعد از آن تا روز قیامت نخواهد بود.

جملهی اولی این مورد همان است که در تشهد نمازهای روزانه هـ روز، نه مرتبه میخوانیم: «و اشهد أنّ محمداً عبده و رسوله»؛ شهادت میدهیم بـ اینکه محمد بنده، رسول و فرستاده اوست».

از این جمله می توان عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا را دانست. البته به معنای عام این کلمه، همه «عبادالله» هستند؛ یعنی همه در ملکیت خدا و تحست اراده و امر او هستند و برای خود مالک نفع و ضرری نیستند و خلق آنها، نئسو و نما، رشد و تکامل آنها همه از اوست، چنانکه در دعای ابی حمزه است:

«سَيدي أَنَا الصغيرُ الَّذِي رَبِّيتَهُ، و أَنَا الجاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، و أَنَا الجاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، و أَنَا الضَّالُ الَّذِي اَغْنَيتَهُ» ( و أَنَا الضَّالُ الَّذِي اَغْنَيتَهُ» ( الْفَقِيرُ الْذِي اَغْنَيتَهُ» (

اما اگر بندهای را تشریفاً به آقا و مولایش نسبت دهند، مناسب این است که

١. اقبال الأعمال، ص ١٦٥، صحيفهي سجاديه، ص ٢٢٣.

آن بنده ملتزم به لوازم بندگی او باشد وگرنه در ایس رابطه صحت، نسبت ندارد؛ چنانکه اگر مولا بندهای از بندگانش را تشریفاً به خود نسبت داد و او را بندهی خود خواند، آن بندهای خواهد بود که در برابر مولا تسلیم محض، بی هوا و بی اراده است. بنابراین وقتی ما به بندگی حضرت ختمی مرتبت صلیات علیه وآله شهادت می دهیم، به عالی ترین مرتبه ی بندگی او و تسلیم و فرمانبری او از خدا شهادت می دهیم؛ امری که هرکس هر چه باشد و به هر مقام مقدسی نائل گردد، به اعتبار درجهای است که از آن کسب کرده باشد.

از این رو پیغمبر اکرم صلی شعبه رأله شخص اول است؛ برای اینکه بنده ی اول است. برحسب روایت او اول کسی بود که در هنگام اخذ میثاق از انبیا، به ربوبیت باری تعالی اقرار کرد.

همچنین، خداوند متعال به این ملاحظه که محمد صلی الله علیه وآله عبد حقیقی اوست و اتم و اکمل مقامات عبودیت را حائز میباشد، او را بندهی خود می خواند و می فرماید:

# ﴿ سُبْحانَ الَّذِي أَسْرِى بِعَبْدِهِ ﴾ '

یا اشخاصی را که در سوره ی فرقان در آیات کریمه ای که مطلع آنها ایسن آیه است:

# ﴿ وَعِبَادُالرَّ خُمْنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنَا ﴾ [

به خود نسبت میدهد و در حقیقت آنها را به بندگی خود میپذیرد.

۱. سوردي اسراء، آيدي ١.

۲. سورهی فرقان، آیهی ٦٣.

بندگی از نوع اول که همه را شامل است جنبه ی تکوینی و قهری دارد که احدی نمی تواند از آن سر باز زند و ذرهای خودمختاری نشان بدهد. اما بندگی از نوع دوم اختیاری و ارادی است. بنده در مسیر این بندگی خود را می شناسد و فقر و نیاز خود به خدا را درک کرده و امورش را به او تفویض می نماید و در خط اطاعت محض و بی چون و چرای مولای خویش قدم برمی دارد و زبان حال او این اشعار است:

جز رضای خواجهاش در پسیش نیست دست دیگر آورد کاین نیسز هسست نه سبب جوید ز امسرش نه غسرض بنده آن باشد که بند خویش نیست گر ببرد خواجه او را پها و دست نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض

باری! پس از افرار به عبودیت و بندگی حضرت خاتمالانبیاء صلی الله علیه وآله، رسالت و خاتمیت آن حضرت و اینکه پیغمبری بعد از آن پیامبر تا روز قیامت نخواهد بود و شریعت او خاتمه ی الشرایع و پایان دهنده ی همه شرایع و ادیان است و بعد از او تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد را عرضه می دارد.

اما اقرار و شهادت به رسالت، شرط حکم به اسلامیت است که تا کسی به آن شهادت ندهد حکم به مسلمان بودن او نمی شود و احکام اسلام نیز بر او جاری نخواهد شد، مگر آنکه فطرتش بر اسلام باشد که به تبعیت امر پدر و مادر حکم به اسلام او می شود و بعید نیست که پس از بلوغ نیز مادامی که اظهار خلاف نکرده باشد این حکم بر او جاری است.

در هر حال، بعد از کلمه ی توحید و اقرار به وحدانیت خداونـد متعـال،

کلمهای به عظمت شهادت به رسالت و اقرار به پیامبری حضرت رسول اکرم صلیانه علیه وآله نمی رسد و همان طور که در اذان و تشهد بعد از شهادت به توحید قرار دارد، در بین امور اعتقادی نیز بعد از توحید، مقام دوم را حائز است.

از ضمائم ایمان به رسالت، ایمان به این است که آن حضرت، خاتمالنبیین است؛ یعنی ختمکننده ی پیغمبران که بعد از او نبی و پیغمبری نخواهد بود و سر اینکه حضرت عبدالعظیم در مقام اعتراف به پیغمبری آن حضرت تعبیر به رسول و فرستاده نموده است که مفهوم واسطه و سفیر بین خالق و خلـق را دارد و در مقام اقرار به مقام ختمیت، او را «خاتم النبیسین» می خواند نه «خاتمالمرسلین»، ظاهر این است که رسول در معنا و مفهوم اخـص از نبــی است که هر رسولی نبی است؛ اما هر نبیای رسول نیست. بنابراین بسرای روشن شدن اینکه عقیدهاش این است که حضرت رسول صلیانه علیه وآل علاوه بر أنكه خاتم المرسلين است خاتم النبيين نيز مي باشد، به خاتم النبيين که هر دو مفهوم از آن درک میشود تعبیـر نمـود؛ زیـرا خـتم نبـوت خـتم رسالت نیز هست. بدیهی است با خاتمیت نبوت، خاتمیت شریعت نیز ثابت است؛ زیرا آمدن شرع جدید توقف بر آمدن سفیر و پیغمبر دارد و بدون آن آمدن دین جدید ممکن نیست.

این خاتمیت در همهی ابعادش برحسب قرآن مجید و احادیث مسلم و قطعیالصدور ثابت است و منکر آن، منکر ضرورت بین مسلمین است.

این دین همانطور که برای همهی ازمنه است و

# «حلال محمد حلال الى يوم القيامة و حرام محمد حرام الى يوم القيامة» ا

است، جهان شمول است و برای همه ی امکنه نیز دین منحصر به فرد است. بیش از یکهزار و چهارصد سال از ظهور این دین میگذرد و مرور زمان هم در این مدت طولانی، این خاتمیت را تأیید کرده است؛ زیرا در این مدت نه نبوت ثابت، مقبول و معقولی عرضه شد و نه شریعتی که قابل عرضه، جامع، کافی، محکم و وافی باشد از سوی کسی پیشنهاد شده است. این دین، جاودان و پایدار است و همراه طلوع آفتاب و ماه باقی، پاینده و برقرار است. اکمل ادیان و جامع ترین شرایع و تعلیمات است و شاید یکی از اسرار اعطای معجزه ی باقیه به حضرت رسول صلیانه علیه وآله که همان «قرآن مجید» است خاتمیت این دین است که الیالابد این معجزه باقی است و اعلان:

﴿ وَإِنْ كُنتُم فِي رَيب مِمَّانَزَّ لَناعَلَى عَبْدِنَافَأَنُو الْحِسُورَة مِنْ مِثْلِمُو اقْعُوا شُهَدانَكُمْ مِنْ تُونِ اللهِ إِنْ كُنتُمُ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَقُو النِّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ و الْحِجارَةُ أُعِنَّتُ لِلْكَافِرِينَ ﴾ \*

همواره در گوش جهانیان مترنّم است که هر مسلمانی در هر عصر و زمان می تواند همین اعلان را به دنیا بدهد.

١. بحار الأنوار، ٣٥/٢٦.

۲. سوردی بقره(۲)، آیدهای ۲۳ و ۲۶.



و أَقُولُ: إِنَّ الإِمامَ وَ الْحَلَيْفَةَ وَ ولَي الأَمْرَ بَعْدَهُ أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب ثُمَّ الحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَينُ، ثُمَّ عَلَي بنُ الحسين، ثُمَّ مُحمّد بن علي، ثُمَّ جعفرُ بنُ محمد، ثُمَّ موسى بنُ جعفر ثمّ على بنُ موسى، ثمّ محمّدُ بن على ثم أنت يا مولاي.

فقال عليه السلام و مِنْ بَعدي اَلْحَسَنُ اِبْني. فَكَيفَ لِلنَّاسِ بِالْحُلَفِ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقُلْتُ: فَكَيفَ ذَاكَ يا مُولاي؟ قال: لأَنَّهُ لا يرى شَخْصُهُ وَ لا يحلُ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيمْلاً الأَرْضَ قِسْطاً وَ عدلاً كما مُلِثَتْ جَوراً و ظِلماً

می گویم (اقرار می کنم) که امام، خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و پس از او می محمد بن علی و پس از او تو ای مولای من (امام، خلیفه و ولی امر هستی) آنگاه امام فرمود: بعد از مین حسین پسر من (امام، خلیفه و ولی امر است). پس چگونه است حال مردم نسبت به خلف بعد او؟ من عرض کردم: چگونه است ما این؟ فرمود: برای اینکه شخص او دیده نمی شبود و بیردن این و حلال نیست تا بیرون آید. پس پر کند زمین را از قلم و جور پر شده باشد.

در اینجا تذکر چند امر مناسب است:

اول: سه کلمه ی «امام»، «خلیفه» و «ولی امر» مترادف نیستند و اگـر چـه بـر حسب مصداق واحدند؛ يعني بر همان كسي كه خليفه اطلاق ميشود، امام و ولی امر نیز اطلاق می گردد و بر آن که اطلاق امام، صادق است اطلاق خلیف و ولى امر نيز صادق مي باشد و اين الفاظ در تصادق با هم مـــلازمانـــد، امـــا بـــه لحاظ مفهوم مترادف نیستند و از هر كدام بُعدى از ابعاد شخصیتي كه مصداق این عناوین میباشد استفاده میشود، هر چند لازمهی اتصاف به معنای هر یک، اتصاف به معنای دیگری است. از لحاظ مفهوم ظاهری، امام کسی است که پیشوای همه است و زندگی، رفتار، اعمال و گفتارش بـرای همـه الگـو و حجَت میباشد و همه باید به او اقتدا و تأمیّی نموده و از ایشان پیروی کننـد. بدیهی است چنین کسی باید اعلم و داناترین همه و معصوم از خطا و اشستباه باشد، در غیر این صورت امامت در وجود او تحقق نخواهـ د یافـت؛ زیــرا در صورتی که اعلم و معصوم نباشد کسی که از او پیروی مینماید به صلاحیت او و صحت راهی که طی میکند نمی تواند اعتماد داشته باشد، و با جواز خطا و اشتباه راهنما و احتمال در بیراهه بـودن، طــی طریــق بــه او، عقــلاً شایســته نيست؛ چنان كه شرعاً نيز تجويز يا ايجاب طي چنين طريقي جايز نمي باشد.

از آیهی کریمهی:

﴿ و إِذَا بُتَلَى إِبْر اهيمَ رَبُّهُ بِكُلَمات فَآتَمَهُنَّ قَالَ إِنَّ جَاعِلُكَ لِلنَّـاسِ إِمَام أَقَـالَ وَمِن ذُرُيتِي قَـالَ لاَ يسَالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ ﴾ أ

۱. سوروی بقره، آیهی ۱۲۱.

و همچنین از حدیثی که در تفسیر این آیه و درجاتی که حضرت ابـراهیم خلیل علیهالسـلام طی کرد تا به مرتبهی امامـت رسـید، عظمـت مقـام امامـت معلوم میگردد، و همچنین از حدیث مشهور

#### «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» ا

امامت و لزوم عصمت در صاحب این مقام دانسته می شود.

و اما خلافت که مفهوم عامش جانشینی از غیر، انجام کار غیر و عمل کردن به جای غیر است، در اینجا مفهوم خاصش، خلافت و به تعبیر کامل تر کارگزاری از خداست به صورتی که کاری که از خلیفه صادر می شود کار خدا شمرده شده و خلیفه، عامل و مجری ارادة الله است و از آنجا که، به طور مثال هدایت بندگان یا حکم بین آنها به واسطه نقصانی که در آنها است، بلاواسطهی احدی از بشر ممکن نیست، بنابراین به واسطهی خلیفه خدا انجام می شود، بدیهی است در نیل به این منصب نیز همان دو صلاحیت و تقوایی که در نیل به امامت لازم است، شرط است.

و اما ولایت امر که به معنای صاحب اختیاری امور از جانب خدا است منصبی است از مناصب تشریعیه که به اقتضای سعه و ضیق متعلق ولایت و محدوده ی مداخلات اما مشروط به شرایط مناسب است. در ولایت پیغمبر، امام و خلیفه چون محدوده ی آن کل امور است و وجوب اطاعت از آن به تصریح آیه ی کریمه ی

# ﴿ أَطِيعُوااللَّهُ وَاَطِيعُواالرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُم ﴾ `

١. الغدير، ٣٥٩/١٠ به عبارات مختلف ذكر شده است.

۲. سورهی نساء، آیهی ۹۹.

مطلق است و مشروط به شرطی نیست، مثل مقام امامت و خلافت عصمت شرط است، و به این معنا در حدیث معروف در ردیف نماز، روزه، زکات و حج شمرده شده است:

> «بُنِي الاسلامُ عَلَى خمس عَلَى الصلاةِ وَ الزَّكَاةِ و الصَّومِ و الْحَجَ و الولايةِ، و لم ينادِ بِشَيء كَما نُودِي بالولايةِ» أ

> > و با این جمله:

٢. كشف الرموز، ٨/١

#### «و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية»

اهميت خاص أن گوشزد شده است.

در اینجا ولایت، در سلسله و در ردیف احکامالله شمرده می شود. هر چند که صاحب این مقام نیز کسی غیر از امام و خلیف نخواهد بسود. موضوع وجوب اطاعت ولی امر همین اوامر ولایتی امام و خلیفه است و اوامسری است که به عنوان اداره ی نظام و رتق و فتق امور صادر می نماید.

به این لحاظ ولایت امر و نهی ولی به خود او مستند است؛ در حالی که به شأن خلیفهی الهی امر خداست.

عباراتنا شقی و خسنک واحد و کُل إلى ذاك الجمال بسير من دوم: درسی که از این بیان حضرت عبدالعظیم که مقرون به تأیید امام است استفاده می شود، این است که می فرماید: «امام، خلیفه و ولی امر بعد از او» و از این جمله برداشت می شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولی امر است که لازم این جمله برداشت می شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولی امر است که لازم این جمله برداشت می شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولی امر است که لازم

است بعد از او این رشته ادامه داشته باشد؛ بر خلاف نبوت کهچنان که در فقره ی قبل به آن اقرار کرد، به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله ختم شد و استمرار آن واجب نیست؛ بلکه دایر مدار وجود مصلحت و نیاز جامعه است که از خاتمیت دین اسلام، عدم وجود مصلحت و بی نیازی جامعه از دیس جدید معلوم می شود.

بر خلاف امام، خلیفه و ولی امر که هیچگاه جهان و جامعه از آن بسی نیاز نیست و زمین خالی از آن نخواهد شد؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیهالسلام روایت است:

#### «اَللَّهُمَّ بَلَي! لاتَخلُو الارضُ مِنْ قَائمٍ لله بحجة، إمّا ظاهراً مشهوراً و إمّا خائِفاً مغمورا» ا

و از آنچه بیان شد می توان گفت در ابعاد و شخصیت رسول اکرم که جامع مقام نبوت، خلافت، امامت و ولایت است، بعد از خلافت و امامت، او اشرف از نبوت و ولایت است. و مفهوم ایس کلام افضلیت اثمه ی معصومین علیهمانسلام از پیغمبر اکرم صئیالله علیه وآله نیست؛ زیرا اگر چه برای آن بزرگواران منصب امامت، خلافت و ولایت ثابت است، اما واجد منصب نبوت نبودند و حضرت رسول اکرم صلیالله علیه وآله واجد مقامات اربعه بودند. و علاوه بر ایس ولایت و امامت بزرگواری مانند امیرالمؤمنین علیهالسلام، که افضل همه ی ائمه ی معصومین علیهالسلام است ور محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم صلیالله علیه وآله قرار داشت و در محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم صلیالله علیه وآله قرار داشت و

١. نهج البلاغه، حكمت ١٤٧.

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی علیه السلام و کل مردم اولی به انفس بود. و آیه ی کریمه ی

# ﴿ أَوْلَى بِالْمُوْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾ ا

امير المؤمنين عليه السلام را نيز مانند ساير مؤمنين شامل است.

سوم: بیان خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیهالسلام و ولایت بسرای آن حضرت بعد از رسول اکرم صلیاله علیه وآله دلایل قطعی و مدارک یقینی ثابت است که از جمله همان نص متواتر غدیر است که عامه و خاصه، محدئین، مورخین، مفسرین، علمای رجال و غیر نیز همه آن را در کتابها، جوامع، مجامیع و مسانید به سندهای متعدد از جماعت بسیاری از صحابه و تابعین تابعین روایت نمودهاند. و از جمله واقعهی یوم الانلار است و در مواقف و مشاهد دیگر، نصوص بر امامت و ولایت علی علیهالسلام بسیار است، و اگر کسی راه عناد نپوید و مسئله ی خلافت را منصفانه بررسی نماید، ممکن نیست که این امر بر او پنهان بماند و مثل آفتاب روشن نشود.

فضایل و مناقبی که از آن حضرت نقل شده و در هزاران کتاب معتبر ثبت و تدوین شده است همه این جهت را ثابت مینماید که یگانه شخص صالح برای مقام خلافةالله و خلافةالرسول کسی غیر از علی علیهالسلام نخواهد بود.

علومی که از آن حضرت در اختیار مسلمانان قرار دارد و نیاز همگان به علم آن بزرگوار و استغنای او از تمام صحابه و اخبار بسیار آن حضرت، از مغیبات و سایر معجزات آن امام همه و همه گواه خلافت بلافصل اوست.

۱. سورهی احزاب، آیهی ۱.

هر چه بگوییم و بنویسیم توضیح واضح بوده و از قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید کمتر است.

و این شعر نیز در ترجمان این عجز و ناتوانی ما کوتاه و نارسا است:
این شرح بینهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد
«فَسُبْحانَ الَّذي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ آیتَهُ الکبری و حُجَّتَهُ
العظمی و أعطاهُ و مَنحَهُ مِنَ العلومِ و الْگمالاتِ ما
حیر بهِ عقولَ ذوی الالباب».

چهارم: از این روایت، امامت اثمهی اثناعشر علیهمالسلام برحسب صدها روایات صحیحهی معتبره از طرق شیعه و سنی ثابـت و محــرز اســت، و از جمله تنها *احمد بن حنبل* از طرقی نزدیک به چهل طریق از جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود این روایات را نقل کرده است که همه بـر حصـر عـدد اثمه و خلفا در دوازده نفر دلالت دارند و ایسن عـددی اسـت کـه بـر هـیچ فرقهای از فرق مسلمین غیر از فرقهی امامیه اثناعشریه انطباق ندارد، که هر شخص منصف یا باید این روایات را که متواتر و ثابت است کنار بگذارد و كارى راكه هيچ مسلمان مؤمن به رسالت حضرت خاتمالانبياء صلى الله عليه وآل مرتکب نمی شود، مرتکب شود و نهایت امر، با لسانی که صریح در جسارت به رد قول پیغمبر صلیاله علیه وآله نباشید بنه عنذر جهل بنه مقصود از ایس روایات، آنها را کنار بگذارد، یا این که برحسب این روایات، مذهب شیعهی اثناعشریه که یگانه مذهبی است که این روایات بر آن انطباق دارد را بپذیرد. علاوه بر این، در ضمن متجاوز از دویست حدیث از این احادیث، شــرح

و تفسیر آن دسته که فقط متضمن عدد خلفا و ائمه است داده شده است و با صفات و علامات و حتی ذکر اسامی این دوازده نفر از حضرت امیرالمؤمنین علیهالسلام تا حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهماالسلام معرفی شدهاند.

علاوه بر این که روایات بسیار دیگر و شواهد زیاد از معجزات و خوارق عاداتی که از این بزرگواران صادر شد و دلایل دیگر همه، امامت این دوازده نفر را به طوری که جای شبههای باقی نماند اثبات مینمایند.

و از جمله آنها همین روایت است که از آن انحصار انمه علیهمالسلام و تعیین آنها در این دوازده نفر معلوم می شود و حضرت عبدالعظیم که قبل از وفات حضرت هادی علیمالسلام و پیش از ولادت حضرت صاحبالامر علیمالصلاة و السلام و فات نموده است خبر ولادت امام عصر ارواحنا فداه و غیبت آن حضرت را از امام هادی علیمالسلام روایت نموده است.

پنجم: در این روایت به سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشریف به اجمال اشاره شده است.

اول: اینکه شخص آن حضرت دیده نمی شود، که اشاره به غیبت آن حضرت از انظار است و مقصود، نفی کلی رؤیت آن حضرت نیست؛ زیرا تا قبل از وقوع غیبت کبری جماعتی به زیارت آن حضرت نایل شدند و بعد از غیبت کبری نیز جمعی به شرف زیارت این قطب جهان و کهف امام نایل گردیده اند، بلکه مقصود این است که دیدار آن حضرت به صورت عادی فراهم نیست، و نوع و اغلب مردم از دیدار آن حضرت محروم هستند

و از مکان ایشان و تفاصیل جریان احوال آن بزرگوار بی اطلاع می باشند. آن افرادی هم که به این سعادت نایل شده اند، به خصوص در غیبت کبری، این دیدار به طور اتفاقی و غیرعادی می باشد؛ چنان که ظاهر از نفی رؤیت، ظاهراً رؤیت با معرفت شخصی است که بسرای کسی الا او حدی از مسردم فراهم نیست. اما رؤیت بدون معرفت شخصی، جایز اسست و با غیبت آن حضرت و حکمت هایی که برای آن است منافات ندارد.

دوم: حلال نبودن ذکر آن حضرت به اسم ایشان است که برحسب ایس روایت و بعضی روایات دیگر ذکر آن حضرت به نام آن بزرگوار که نام نامی رسول خدا صلیانه علیه وآله است، جایز نیست.

در مسئلهی حکم نام بردن از آن حضرت در عصر غیبت و اینکه آیا مطلقاً جایز نیست یا مطلقاً جایز است هر چند مطلقاً مکروه باشد، یا در مجالس و مجامع مکروه باشد یا این است که حرمت، خاص مجالس و مجامع باشد یا حرمت از باب تقیه باشد و با عدم تقیه جایز باشد، احتمالات متعدد است و شاید این احتمال که نهی از تسمیه تا زمان ظهور آن حضرت خاص مجالس و مجامع است و تعظیماً تحریم شده باشد، و در موارد دیگر جایز باشد ارجح است و در هر حال قبول، به حرمت مطلق یا جبواز مطلق، باشد ارجح است و احتیاط، ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات ضعیف است و احتیاط، ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات مشتمل بر تسمیه یا در ضرورتهای دیگر که اعلان نام آن حضرت لازم شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بهاءالدین عاملی و سید شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بهاءالدین عاملی و سید جلیل میرداماد علیهماالرحمه در آن اختلاف فتوا بوده است و میرداماد کتاب

شرعةالتسمیه را، که اخیراً به توصیهی حقیر طبع و منتشر شد، در تأیید نظـر خود تألیف فرمود.

سوم: این است که حضرت امام هادی علیهالسلام خلف بعد از امام حسسن عسکری علیهالسلام را اینگونه توصیف می فرماید که: زمین را پر می کند از قسط و عدل، چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.

در بیش از یکصد حدیث معتبر از طریق شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم صلیانه علیه وآله و اثمه ی طاهرین علیهمالسلام، حضرت مهدی عجلانه تعالی فرجه به این صفت توصیف شده است و از اوصاف بارزه، ظاهره و مهمه ی آن حضرت است؛ تا حدی که باید این صفت را که از اوصاف فعلیه ی آن حضرت می باشد، در شمار اهداف مهم ظهور آن بزرگوار برشمرد، چنانکه ظهور و غلبه ی اسلام بر سایر ادیان، جهان گیر شدن عقیده ی توحید و حکومت جهانی آن حضرت و ... و همه از اهداف ظهور است.

این صفت اگر چه در این عبارات از اوصاف فعلی آن حضرت است و از کارهای مهم و بزرگی است که انجام می دهد، اما بالالتزام بسر صفت ذاتسی عدالت، کمال نفس، استقامت فکر و روح آن بزرگوار دلالت دارد.

بدیهی است انجام چنین اهداف و چنان برنامه هایی که آن حضرت ارائه خواهد نمود، موقوف به داشتن صلاحیت های عظیمی است که جز انبیا و اثمه ی طاهرین علیه السلام که مؤید من عندالله، بوده کسی دارای آن نخواهد بود.



قَالَ فَقُلَتُ: أَفْرَرْتُ و أَقُولُ: إِنَّ وَلِيهُمْ وَلَي اللَّهِ وَ عَدُوْهُمْ عَدُواللَّهَ و طَاعَتَهُمْ طَاعَةُاللَّهِ و مَعْصِيتَهُمْ مَعْصِيةُ اللَّهِ.

حضرت عبدالعظیم گفت: اقرار کردم و می گویم که ولی ایشان (یعنی ائمه علیهمالسلام) ولی خدا است و دشمنشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت خداست.

از این بیانات حضرت عبدالعظیم اهمیت و عظمت مقام امامت و ولایت معلوم میشود که در آنچه ذکر شده است، تالی تلو خداوند متعال میباشند؛ دوست و ولی ایشان، ولی خدا و دوست اوست. از بعضی احادیث معتبر چنین برداشت میشود که اگر کسی در عبادت بسیار کوشش کند و به مدتی که نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد (نهصد و پنجاه سال) خدا را بندگی نماید، روزها را روزه بدارد و شبها را به عبادت سر کند، و بین رکن و مقام مظلوم کشته شود، اما ولایت این بزرگواران را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. ا

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجِي وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ» «وَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّهَ» "

١. بحارالانوار، ١٧٢/٣٧.

٢. تهذيب الاحكام، باب زيارت جامعه، ٩٨/٦.

٣. تهذيب الاحكام. باب زيارت جامعه، ١٠١/٦.

و برحسب بعضی روایات که از طرق عامه نیز روایت شده است، ولایت اهل بیت علیه الست، ولایت اهل بیت علیه السلام به همه ی معانی اش، دوستی آن بزرگواران، و و بر شمردن آنها به عنوان ولی امر، امام و خلیفه، یکی از چهار امری است که از آن در روز قیامت از هر بنده ای پیش از اینکه قدم از قدم بردارد سؤال می شود.

و این امری است که از صدر اسلام و عصر رسول اکرم صلیالله علیه وآلـه در بین مسلمانان مطرح، مقبول و مسلم بوده است.

فرزدق در قصیدهی مغروفهاش میگوید:

مسن معشسر حسبتهم ديسن و بغضسهم كفسر و قسربهم منجسي و معتصسم





١٢. وَ أَقُولُ: إِنَّ المعْراجَ حقَّ و المُساتَلَةَ فِي القَبْرِ حَقِّ و المُساتَلَةَ فِي القَبْرِ حَقِّ و إِنَّ الجَنَّةَ حَقِّ و النارَ حَقِّ و الصراطَ حقِّ و الميزانَ حَقِّ و إِنَّ اللّهَ الميزانَ حَقِّ و إِنَّ السّاعَة آتية لا رَبَبَ فيها و إِنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي القبور.

و می گویم که به راستی معراج حق است و سؤال قبر حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و صراط حق است و میزان حق است و به درستی که تردیدی در روز قیامت نیست و به حقیقت خداوند هر کس را که در قبرهاست برمی انگیزاند.

در این بخش حضرت عبدالعظیم بعضی دیگر از عقاید خود را به عرض میرساند و به حقانیت معراج، سؤال قبر، بهشت، آتش، صراط، میزان و اینکه ساعت و قیامت آمدنی است و خدا مردگان را از قبور مبعوث کرده و زنده میسازد گواهی میدهد که ما به طور مختصر از ایس امور سخن میگوییم.

مقدّمتاً یادآور می شویم که اعتقاد به معاد، حشر اموات، ثواب و عقاب، واجب است هر چند در مقام حکم به اسلام، اقرار به شهادتین و توحید و رسالت که متضمن عقیده به حقانیت کل ما نزل علی النبی صلیالله علیه وآله و اقرار اجمالی به همه اینها است، کافی می باشد، اما اعتقاد به خصوص و به تفصیل به معاد و عالم عقبی و اینکه خداوند مردگان را برای ثواب و کیفر احیا می فرماید، واجب است، چنانکه اعتقاد به بهشت، آتش، صراط و میزان نیز به تفصیل الازم است و

شاید علت وجوب آن و عدم اکتفا به عقیده ی اجمالی به ایس امور وضوخ، ظهور و ضرورت اشتمال دعوت پیغمبر صلیانه علیه وآله بر این امور باشد؛ مشل اعتقاد به ملائکه و انبیای گذشته و کتابهای آسمانی نازل بر آنها. بعد از بیان این مقدمه چندین امر را در ارتباط با این چند موضوع بیان مینماییم:

#### ١-١٠ معراج

یکی از عقاید مسلمین این است که خداوند در شبی که بدان لیلته المعراج گفته می شود حبیب خود، حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را از شهر مکه ی مکرمه (مسجد الحرام) به مسجد اقصی سیر داد و از آنجا با همین جسد و جسم عنصری به عوالم بالا تا مرتبه ی

# ﴿ أَمُّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنِ ﴾

عروج داد. تفاصیل این معراج که هر یک آن به قدرت الهی و خرق عادت صورت گرفته است، در برخی از آیات قرآنی و احادیث، مفصل بیان شده است، هر چند اعتقاد به کل تفاصیلی که در احادیث آمده است؛ به خصوص اگر خبر واحد باشد واجب نیست.

از جمله آیاتی که بر این معراج دلالت دارد این آیهی کریمه است:

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيلاً مِن الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيهُ مِنْ آياتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرِ ﴾ '

و از جمله چند آیه از سورهی نجم است و از جمله آیهی کریمهی:

١. سوره ی نجم، آیه ی ۸ ـ ۹.

۲. سورهی اسراء، آیهی ۱.

## ﴿ وسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا ﴾ ا

و آیهی کریمهی:

## ﴿ فَسْأَلَ الَّذِينَ يَقْرَقُ زَالُكِ تَابَ مِنْ قَبْلِكُ ﴾ `

بنابراین حق بودن اصل معراج، امری اسلامی و مسلم است که مسلمان نمی تواند در آن تردید داشته باشد و از معجزات بزرگ حضرت رسول صلیاله علیه وآله و عروج به جسد بوده است و ظاهر ایس است که چنین جریانی وقتی اعجاز است که به جسد باشد و گرنه سیر روحی برای انسانها هم از اینجا به آنجا و از زمین به آسمان، از مکه تا آفریقا و همه جا امکان پذیر است؛ هرچند فرقی که این سیر با سیرهای دیگران دارد این است که برای که برای پیغمبر صلیاله علیه وآله در این سیر، حقایقی کشف شد که برای دیگران عاده ی امکان کشف آن حقایق نیست.

اما انصافاً آنچه از ابتدا از این معراج تلقی شد و مؤمنین به آن ایمان آوردند و پیغمبر اکرم صلیاله علیه وآله را تصدیق نمودند و کفار آن را نپذیرفتند و به استهزاء گرفتند، معراج جسمانی بود و در هیچ کجا هم نداریم که پیغمبر صلیاله علیه وآله به آنها جواب داده باشد که من معراج جسمانی نکردهام که شما نمی پذیرید؛ بلکه ظاهر حال آن حضرت هم تأکید بر جسمانیت معراج بود.

به هر حال بسیاری انکار معراج جسمانی را انکار ضروری دین دانسته و موجب کفر و ترتب احکام ارتداد میدانند و بعضی هم مقید میکنند ب

۱. سورهی زخرف، آیهی ۵.

۲. سوردی یونس، آیدی ۹٤.

صورتی که به انکار پیغمبر صلیانه علیه وآنه برگشت کند.

آنچه نباید ناگفته بماند این است که شبهات بعضی اهل معقول در صورد معراج جسمانی، که مستلزم خرق و النیام در افلاک است، همه علاوه بر اینکه با عمومیت قدرت خدا و صدور خرق عادات بسیار و اخبار رسول صادق مصدق، مردود است، با اکتشافات ثابت علمی امروز نیز همه مردود شده است. این حضرات براساس تئوریهای خود برای ماسوی الله نقشهای فرضی کشیده بودند و تشکیلات کیهان و افلاک را تعیین کرده و به گمان خودشان نقشه ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد را نوشته بودند؛ گویی اینکه همهی جا و در همه تحولات و ادوار عالم با خدا بودهاند و براین اساس عالم عقول و مجردات را عنوان کرده و سلسلههایی در نظر گرفته بودند که با ظهورعلوم و فنون جدیده بطلان بیشتر نقشههایشان ظاهر شد.

راه صواب و مصون از خطر این است که در ایس امسور انسسان بسه اخبار پیغمبر صادق مصدق اکتفا نماید و به معراج قائل باشد؛ هر چند از شناخت چگونگی آن و نحوه ی فراهم شدن این سیر برای بشر، عاجز بماند؛ از پیش خود چیزی را که از شرع نرسیده نگوید و خود را برای فهم این گونه حقایق که مکلف به فهم آنها نیست به تکلف نیندازد.

بعضی از گذشتگان از اهل معقول کأن برای توفیق بین قبول قبائلین به معراج جسمانی و معراج روحانی در رساله ی خود موسومه بوردیه علی ما حکی عنها بر این نظر است که آن حضرت معراج جسمانی، معراج روحانی و معراج عقلانی داشته است. و معراج جسمانی آن حضرت سیر جسمانی

آن بزرگوار بوده تا منتها مراتب اجسام که بر بُراق طی ایسن ســیر فرمــود، و عبارتی که از او نقل شده این است:

> «وَ سُرِي بسيرِه إِلَى اللّهِ مِن ظُلماتِ عالمِ الاجسام و الاجرام على مركبِهِ الّـذي سُمّي بالبَراقَ في كُمال السُّرعة»

> > و در مورد جنبهی روحانی بودن آن میگوید:

«و ارْتَهَى بِرُوحِهِ الْقُدسِيةِ إِلَى مَدارِجِ الأَرْواحِ و خَرْقِ الحُجُّبِ و بَلْغَ قُمَّةَ الضَّراح إِلَى أَنْ صارَ إِماماً لصفوف الارواح التورية»

و در معراج عقلانی میگوید:

«أُسمُّ تَرقَّى بِعَقْلِهِ النَّورِي وَ نَـورَهِ العَقْلَى وَ دَخَـلَ سُرادِقاتِ الجَلل وَ رَفَعَ أَسْتارَ البَهاء و الْجَمالِ إلى أَنْ وَصَلَ إلى حَدِّ لَمْ يَكُنْ بَينَهُ و بَينَ رَبِّهِ أَحَدُّ حَتى نَفْسِهِ الشَّريفِ و ذاته الرَّفيعَة»

این عبارت اگر چه خالی از لطافت نیست و تعبیر از معراج جسمانی به «سری»، و از روحانی به «ارتقی»، و از عقلانی به «ترقی» لطف دارد و اگر چه سه مرتبهای کردن معراج و محدود کردن نوع جسمانی آن به سیر تا انتهای عالم اجسام، آنچنان که نفی اصل جسمانی بیودن معیراج را خلاف ضرورت میشمارند، خلاف ضرورت شمرده نشود، اما چیزی که هست این است که آنچه از معراج در اذهان، متشرعه بوده و از ظواهر آیات و احادیث استفاده می شود این است که کل معراج و عروج آن حضرت جسمانی بوده

و به هرکجا رفته و به هرکجا رسیده با بدن عنصری بوده است.

از چرخ گذشته با چه؟ با جامه بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین و شهید قدس سره در اشعار شیوایی که در مدح آن حضرت سروده می فرماید:

و من قد رقبی السبع الطباق بنعله و عرضه الله البسراق عن المهر ا و دیگری می گوید:

سبحان من خسص بالاسراء رتبته بالقرب حيث لاكيف و تمثيل بالجسم اسري و السروح خادمه لسه مسن الله تعظيم و تبجيل له البراق جواد و السماء طرق مسلوكة و دليل السير جبريل أ

اما اینکه جسم خود را در منتهی الیه عالم اجسام گذارده و بها روحش به منتهی الیه عالم ارواح نوریه عروج کرده باشد و سپس به عقل نوری و نور عقلی خودش رفته باشد و تا به آنجایی رسیده باشد که میان او و میان پروردگارش احدی، حتّی نفس شریف و ذات رفیعش نباشد، حقیقت این است که ما از این الفاظ چیزی نمی فهمیم و آنها که در عصر وقوع معراج بوده اند و بعد از آنها هم از معراج و آیات و احادیث چنین برداشت هایی نداشته اند و گویی این بیانات به «رجماً بالغیب» شبیه تر است، و اگر انسان از علم به حقایقی مانند این مطالب اظهار عجز کند، بیشتر از اظهار علم، دلیل بر علم، فهم، عقل، بینش و دانش است.

ما نمی توانیم براساس یک سلسله مزاعم و تشکیلات سازی برای ما سوی الله

١. الروضة البهية، شرح حال شهيد الثاني رضى الله عنه، شعر الشهيد، ١٨٧/١.

٢. الانواراليهية فصل في بيان ولادة النبي صلى الله عليه وأله.... ص ٢٣.

و ترتیب عوالم در خیال خودمان با ترازویسی که خیالات خود را در آن میسنجیم و خود آن ترازو هم خیالی است، همه چیز را بسنجیم. بـر حـــب دلالت قرآن و احادیث، معراج حضرت ختمی مرتبت صلیاله علیه وآلـه جـــمانی بوده و همهی آن حقایقی که بر آن حضرت منکشف شده، بر همین شخص متجسّم به أن جسم شريف بوده است. ما مقصود اين فاضل را نفهميديم. اگـر میخواهد بگوید روح یا عقل آن حضرت با بقای در این جسمد عنصری بسه عالم ارواح و عقول عروج كرد، اين نياز به سير جسم تا منتهىاليه عالم اجسام ندارد و اگر مقصود این است که روح آن حضرت این بدن عنصسری را خلم كرد و به عوالم ديگر شتافت. أن هم اول به منتهىاليـه عـالم ارواح و پـس از آن، عقل أن حضرت به عالم عقول عروج كرد، از آيات و احاديث معراج اين حرفها فهمیده نمیشود مگر با تأویل و توجیه و اصلاً وجود عوالمی ماورای عالم اجسام به معنایی که بر ملائکه «اولی اجنحة» قابل اطلاق باشد مورد حرف است و به طور کلی این حضرات برای کاینات برنامهریزی کرده و عالم ارواح و عقول ساختهاند و معراج و حقایق دیگر را بر آن ساختههای خودشان تطبیق و تأویل مینمایند. که اگر بگوییم مصداق

> ﴿ إِنْ هِي إِلاَ أَسَمَاءُ سَمَّيتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبِاؤُ كُمْ مِا أَنْزَلَ اللهُ بِهَامِنْ سُلْطَانَ﴾

هستند، گزاف گویی نکردهایم، زیرا مؤیدی از شسرع بسر گفته های خبود ندارند.

۱. سوروی نجم، آیدی ۲۳

سید شبر می فرماید: «معراج، فی الجمله از ضروریات دیس است و منکر آن، از رقبه ی مسلمین خارج است» و از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«ليسَ مِنْ شيعَتِنا مَنْ أَنْكُرَ أَرْبَعَةَ اشياء: المعراجَ، و المسائلة القبر، و خلق الجنةِ و النار، والشفاعة» (

و می فرماید: «آنچه امامیه برآناند این است که معراج به بدن و جسم شریف آن حضرت بوده است.»

و از جمله روایات بسیار جالب در کتب اهل سنت ایس روایت است از عبد الله بن عمر که گفت شنیدم که از پیغمبر خدا صلی انه علیه وآله سؤال شد:

«بايّ لُغَة خاطَبَكَ ربُّكَ ليلةً المِعْراج»

در شب معراج خدا با چه لهجه و صوتی تو را مخاطب قرارداد؟

«فقال: خاطبنی بِلُغَةِ علی بن ابی طالب علیهالسلام فَالْهَمَنی أَنْ قَلْتُ یَا رَبُّ أَنْتُ خاطبَتَنی ام علی»؛ گفت: مرا به لهجه و صدای علی بن ابی طالب خطاب فرمود. سپس مرا ملهم کرد که گفتم: یا ربا تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی (یعنی صدایی که میشنوم صدای تو است یا صدای علی)؟

«فقال: يا أحمد! أنّا شيءٌ ليسَ كالاشياءِ لا أقاسُ بالنّاس و لا أوصَـفُ بالاشياءِ خَلَقْتُـكَ مِنْ نُـوري و

١. بحارالانوار، ح ١٨٦، ١٩٧٨.

خَلَقَتُ عَلَياً مِن نُورِكَ اطَّلَغَتُ عَلَى سَرَائِر قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدُ فِي قَلْبِكَ أَحَبُ إِلَيكَ مِنْ عَلَي بِنِ أَبِي طَالَب عليه السلام فخاطبتُكَ بِلسانِهِ كَيما يطمئنَ قَلْبُك» أ

فرمود: یا محمدا من شیء هستم، نه مثل اشیا؛ نه به مردم قیاس می شوم و نه به اشیا وصف می شوم و لیکن بر نهانی ها و اسرار دل تو مطلع شدم و احدی را محبوب تر به سوی تو از علی نیافتم پس به زبان و آواز او تو را مخاطب قرار دادم تا قلب تو اطمینان یابد.

و چه نیکو سروده شد:

شبی که رفت به معراج سید مدنی خدا سخن به زبان علی ادا فرصود

شنید از حرم کبریا ندای علی چرا که بود نبی عاشق صدای علی

### ٢-١٢. سؤال قبر

چنانکه گفتیم یکی از مسائلی که به واسطه ی روایات و احادیث بسیار ثابت است و باید به آن معتقد بود و عقیده برخلاف آن، اسلامی نبوده و رد این احادیث متواتر است، عقیده به سؤال قبر و پرسش پس از مرگ است که حضرت عبدالعظیم عقیده ی خبود را به عبرض امام عبدالسلام رسانیده است.

صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات می فرماید: «عقیده در مسئله ی قبر این است که این امر حق است و چاره ای از آن نیست. همر کس به صواب و

١. الجواهر السنية، ص ٢٩٥٠ بحارالانوار، ٢٨٦٧١٨.

مطابق واقع جواب بدهد، در قبر، فائز به روح و ریحان میشود و هرکس به صواب جواب ندهد، فله نزل من حمیم.»

# ۲۱ـ۳. بهشت و آتش

عقیده به حقانیت بهشت و آنش (جنّت و نار) از عقاید محکم و مسلّم اسلامی است که در بسیاری از آیات محکمه ی قرآن کریم و در احادیث بسیار به آن تصریح شده است که به طور نمونه این دو آیه را یادآور می شویم:

در وصف جنت می فرماید:

«مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ المُتَّقُونَ فيها أَنْهارٌ مِنْ مَاء غَيرِ آسِن» ا

و در وصف آتش می فرماید:

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلطَّالِمِينَ نَاراً آحَاطَ بِهِمْ سُرادِقُهَا و إِنْ يَشْتَعْيَثُوا يَغَاثُوا بِمَاءَ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوةَ بِنُسَ الشَّرَابُ و سَاءَتْ مُرْتَفَقًا» `` الشّرَابُ و سَاءَتْ مُرْتَفَقًا» ``

## ۲-۱۲ میزان

عقیده به میزان نیز عقیدهای است که برخاسته از آیات قسرآن مجید و احادیث شریفه است و اجمالاً باید به آن معتقد بود؛ هر چند در تفاصیل و کیفیت آن عقیدهای که بر آن ضرورت قائم باشد، نباشد و اجمالاً تفسیرها و تعریفهایی که از میزان و از آنچه وزن می شود شده است، همه قابل وقوع

۱. سورەي محمد، أيەي10.

۲. سورهی کهف، آیهی۲۹.

بوده و ممکن است برحسب اشخاص و یا مواقف قیامت و مقامـات میـزان اعمال متعدد باشد.

### ۱۲ـ۵ صراط

سید شبر علمه الرحمه می فرماید: «صراط از ضروریات دیس است و بین مسلمانان احدی مخالف آن نیست و برحسب روایات، جسسری است بسر جهنم که تیزتر از شمشیر و باریک تر از مو است.»

و چنانکه صدوق می فرماید: «همه باید از صراط این پیل جهنم عبور نمایند.»

و برحسب روایات معنای دیگر از صراط اثمهی طاهرین علیهمانسلام است و مراد از «الصراط المستقیم» همان ولایت امیرالمؤمنین و سایر اثمهی طاهرین علیهمانسلام میباشد:

و چنانکه از بررسی در آیات و احادیث استفاده می شود، صراط در لسان کتاب و سنت، هم بر هر یک از این دو معنا جداگانه اطلاق شده و هم مورد واحد به هر دو معنا تفسیر گردیده است.

#### ١٢ ـ ٩ معاد

حضرت عبدالعظیم در مورد معاد چنین گواهی میدهد: «ساعت، یعنی قیامت آینده است و شکی در آن نیست. خداوند همه کسانی را که در قیامت، عود ارواح به اجسام، روز رستاخیز و قبورند برمیانگیزاند. «مسئلهی قیامت، عود ارواح به اجسام، روز رستاخیز و زنده شدن مردگان از عقاید اولیه و اصلیهی اسلام است و آیات بسیاری در

قرآن مجید بر آن دلالت و صراحت دارد.

ناگفته نماند که روز قیامت، اسماء متعدد دارد که یکی از آنها «ساعت» است که در چند جای قرآن بدان نامیده شده؛ از جمله ﴿ یاأیهاالنّاسُ اتّفوارَبَّکُم إِنّ رَزَّرَلْقَالْتَاعَةِ شَيءٌ عَظِیمٌ ﴾ و ﴿ و إِنّالسّاعَةَ آتِيةٌ ﴾ و ﴿ يَسْتَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ ﴾ و ﴿ يَسْتَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ ﴾ و يکی دیگر از اسمای آن قیامت است، چنان که می فرماید: ﴿ لاّ أقسِمُ بِیوم القیامَةِ ﴾ و از اسمای دیگر آن حاقه، قارعه، آزفة، یوم الدین، یـوم الحساب، یوم الحساب، یـوم الحساب، یـوم الحساب، یـوم الحساب، یـوم التفاین است که از آیات قرآنیه استفاده می شود.



۱. سورهی حج، آیدی ۱.

۲. سوردی طه، آیدی ۱۵.

۳. سورهی اعراف، آیهی ۱۸۷.

سورهی قیامت، آیهی ۱.



و أقول: إِنَّ الفَرائِضَ الواجِبَةَ بعدَ الوِلايةِ: الصَلاةُ و الزَّكَاةُ و الصومُ و الحجُّ و الجهادُ و الامرُ بالمعروفِ و النّهي عَنِ المنكرِ

و می گویم به درستی که فرائض واجبه بعد از ولایت، عبارتاند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

از این فرمایش چند نکته برداشت میشود:

اولاً: اهمیت ولایت و اینکه بر نماز و سایر واجبات مقدم است؛ زیسرا بدون آن عملی مقبول درگاه خدای عزوجل نمیشود.

ثانیاً: اهمیت این فرائض از بین فرائضِ بسیارِ دیگر معلوم می شود که به خصوص به آنها اشاره کرده است؛ زیرا فرائض و واجبات تنها منحصر به اینها نیست.

ثالثاً: فضایل این واجبات، برحسب آنچه از قرآن و احادیث استفاده می شود، بسیار است. در آیات متعدد قرآن به نماز و زکات امر و تأکید بسیار شده و همچنین روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر همه برحسب قرآن ثابت و مسلم است و شخص مسلمان باید به وجوب آنها معتقد و متدین باشد.

رابعاً: ظاهراً از فرائض در اینجا به مناسبت توصیف آنها بــه وجــوب کــلّ

تقدیرات، نظامات و تعلیمات الزامی شرعی آراده شده و ممکن است مقصود از فرائض، تکالیف مأموم به و الزامی باشد و منظور از توصیف آنها به وجوب، ثبوت آن برحسب قرآن مجید است.

خامساً: چنانکه اشاره شد فرائض واجب، منحصر به این چند باب نیست هر چند که این امور، عمده و اهم فرائض میباشد.





فقال على بنُ محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا و الله دينُ الله الّذي ارْتَضاهُ لِعبادِه فَأَثْبِتْ عليه تَبْتَكَ الله بالقول النّابِت في الحياةِ الدُّنيا و (في) الآخرة

پس امام هادی علیه السلام فرمود: ای آبا القاسم! به خدا قسم! این دین حق است که خداونید بیرای بنیدگانش پسندیده است پس بر آن ثابت [قدم] باش؛ خداوند تیو را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت، نگاه دارد.

این بخش پایانی حدیث، متضمّن تصدیق امام به صبحّت دیـن حضـرت عبدالعظیم، امر او به ثبات بر دین و دعا برای ثابت ماندن او بر دین است که پیرامون آن سه توضیح مناسب می باشد:

اول: اینکه امام علیه انسلام خطاب به حضرت عبدالعظیم فرمودند: یا اباالقاسم! به خدا سوگند این اموری که به عرض رساندی دین خداست که آن را برای بندگانش برگزیده است.

جنان که میدانیم مسائل و عقاید دینی و همچنین فرائض واجب دین، به آنچه که حضرت عبدالعظیم در اینجا برشمرده است منحصر نیست و امور اعتقادی دیگر هم در الهیات و هم در نبوت و غیر آنها داریسم که در اینجا صریحاً به آنها اشاره نشده است؛ مانند مسئله ایمان به عدل الهی و ایمان به ملائکه و پیغمبران سلف، با وجود این می فرماید:

«هذا و الله دين الله» و اين ظاهراً به اين ملاحظه است كه اولاً: ايمان بــه

خدا و رسالت حضرت خاتم الانبياء صلى الله عليه رأله متضمن همهى اين مسائل اعتقادی اسلامی است و ثانیاً: برخی امور رأساً جزء عقاید نیستند؛ در حدی که معرفت و عقیده به خصوص آنها، شرط اسلام و رستگاری و نجات باشد؛ بلکه اگر بنده ای از آن غافل شد و اعتقادات اصیله و اصلیهی او صحیح بود و به تکالیف خود عمل کرد، رستگار و ناجی خواهد ماند؛ بــه طور مثال اگر کسی ملائکه را به تفصیل نشمناخت یــا بعضــی از انبیــا، مثــل داود، سلیمان و شعیب را به اسم و عنوان نشناخت یا بعضی احکام و واجباتی را که مبتلا به او نبوده فرا نگرفت، لطمهای سه ایمان او نخواهد خورد، مگر آنکه در این مسائل اعتقادش مخالف با ماجاء به النبی صلی الله علیه وآله باشد که با التفات، مستلزم انکار نبی می شود که این امـر موجـب کفـر و ارتداد است. بنا بر این برای مصونیت از خطر مخالفت عقیده دینی با ما جاء به النبي صلىاله عليه وآله و ثبت بالكتاب و السنه شخص در غير امــوري كــه بــه تفصیل، اعتقاد به آنها لازم است باید به اعتقاد اجمالی اکتفا نماید و در غیسر این صورت عقیده ی دینی خود در هر امری از امـور را بــر کتــاب و ســنَـت عرضه کند، تا نادانسته و ناخواسته در خطر گمراهی و بدعت قرار نگیرد.

دوم: نکتهای که از این فرمایش امام علیهالسلام استفاده می شود مسئله ی ثبات بر عقیده و ایمان است که هر کسی در محافظت و ثبات بر آن باید کمال اهتمام را داشته باشد و از شر شیطان و نفس اماره همیشه بر حذر باشد؛ به خصوص در دوران غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که امتحانات بسیار شدید برای اهل ایمان پیش می آید به حدی که در حدیث معروف جابر، رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعِتِهِ وَ أُولِيائِهِ غَيْبَةً لا يَشِتُ فيها عَلَى القول بامامتِهِ إِلاَّ مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَه للإيمان» أ

در این عصر، که افکار و آرای گمراه کننده بسیاری وجبود دارد و دور تمحیص و تخلیص است، باید همیشه از خدا ثبات عقیده طلب نمود و بــه این دعا مداومت کرد:

> «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك»

و عقاید را همواره و مکرر در مکرّر استحضار نمود و خدا با خوانـدن این دعا که از فخرالمحققین علیهالرحمه نقل شـده اسـت آن را نـزد خـدا ودیعه قرار داد:

> «اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أَوْدَعُثُكَ يقيني هذا و ثُباتَ ديني و أنت خير مُسْتَودع و قَدْ أَمرتَنا بِحِفْظِ الوَدايع فَرُدَّهُ علَى وقت حُضورِ مَوتى» "

و بعضى فرموده الله اين دعا را بعد از اقرار به عقايد حقه بخوالد:

«يا الله يا رحمان يا رحيم أودَعْتُكَ هذا الاقرار بك
و بالنبي صلى الله عليه وآله وبالأَئمَّة عليهم السلام
و أنتَ خير مُستودع فَرُدَّ على في القبر عندَ مسائة

١. كمال الدين، الباب الثالث و العشرون، ح٣. ٢٥٣/١ و كفاية الاثر ، ٥٤.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸٦ و از جمله دعاها برای کمال ایمان و حفظ آن از ودایع، دعایی است که همچنین در مفاتیح از شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بعد از هر نماز واجب خوانده شود کل دعا در مفاتیح در همین ص ٦٨ مذکوراست.

# مُنكر و نكير» ٰ

اجمالاً هیچ گوهر و هیچ سرمایهای از گوهر عقیده به خدا، رسول و ائمه علیهمالسلام نفیس تر و گرانبها تر نیست. اگر انسان دنیا و مافیها را از دست بدهد اما عقیده به خدا و رسول را داشته باشد باکی بر او نیست و اگر آن را نداشته باشد، هر چه داشته باشد، خسرالدنیا و الآخره است. به ملاحظهی همین گرانبهایی این گوهر ثمین است که دزدان، عیاران و طراران بسیار با شبکه ها و دام های فریبنده برای دستبرد به آن کمین کردهاند. «عَصَمَنا اللّه تعالی مِنْ فساد العقیدة و رزقنا الایمان بتمامِه و کمالِه و النبات عَلیه بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین»

سوم: در این بخش امام علیهانسلام برای حضرت عبدالعظیم دعا می فرمایسد که خدا او را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت بدارد.

این دعا مأخوذ و اقتباسی از آیهی کریمهی ذیل میباشد:

﴿ يِثَنِتُ اللهُ الَّذِينَ آمنُوا بِالقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الحَياة الدّنياو فِي الأَخِرَة ﴾ '

که از آن استفاده می شود خدا مؤمنین را به قول ثابت ـ که برخسب بعضی تفاسیر کلمه ی توحید است و در این کلام امام، ظاهراً مراد کمل ایس اقسوال ثابته است ـ در زندگی دنیا و در آخرت ثابت نگه می دارد.

و چنان که از کلمات بعضی استفاده میشود یکی از مصادیق بـا مصــداق

١. منازل الآخرة، ص ١١٦.

۲. سورهی ابراهیم، آیهی ۲۷.

مهم ثابت داشتن مؤمنین بر قول ثابت هنگام احتضار و ظهور سکرات موت است که حال بسیار خطرناکی است.

باید از خدا حسن عاقبت و مبرگ با ایمان خالص، طلب نمود. البته مواظبت بر طاعات و عبادات، و ترک محرمات، مجالست با اخیار، مواظبت بر قرائت قرآن، تأمّل در آیات آن و سایر اعمال نافعه همه برای مصون شدن ایمان در حال احتضار مؤثر است و خواتیم امور، به سوابق حسنه، کم و بیش ارتباط دارد. شخص سالک در طریق شرع باید مواظب همهی جهات خود بوده و همیشه از سوء خاتمه بپرهیزد و همواره دعاهایی را بخواند که برای حسن عاقبت و نجات از عدول از عقاید است.

چنان که مستحب است وابستگان میت شهادتین و عقاید حقّه را در این حــال به او تلقین نمایند، به خصوص کلمهی توحید را به او تلقین کنند که فرمودند: «لقّنوا موتاکم لا اله الا الله»

و سید در *دره* می فرماید:

و لقسن الشهادتين المحتضر حسى يقسر بهسم جميعا و لقننسه كلمسات الفسرج و اتسل عليسه سور القسرآن و آيسة الكرسي شم السخره و سورة الاحراب بعدها و لا

و اذكر له الائمة الاثنى عشر وليتحصن حصنه المنيعا فانها تقضى بحسن المخرج لا سيما يسس ذات الشأن شم النلاث من ختام البقرة ينسي الذي يس تتلو من تلا

١. من لا يحضره الفقيه، ٧٨/١.

و اما ثبات بر عقیده ی حق در آخرت و از جمله تفاسیری که از آن شده است بعضی ثبات بر آن در هنگام سؤال نکیرین است که وقتی از او سؤال می کنند «من ربك مادینك و من نبیك و من امامك؟» می گوید: پروردگارم خدا است، دینم اسلام، پیغمبرم محمد صلیاله علیه وآله و امامانم علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی بن جعفر، علی بن محمد، حسن بن علی و الحجة ابن علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و الحجة ابن الحسن علیهمالسلام می باشند.

«اللهم لبتنا على دينك ما احييتنا و لقنا حجتنا عند موتنا و لا تكلنا الي انفسنا طرفة عين أبداً في الدنيا و الآخرة و احينا حياة محمد و اهل بيته و امتنا مماتهم، و ارزقنا شفاعتهم، و احشرنا في زمرتهم، و صل عليهم صلاة لابحصى عددها و اغفرلنا و لوالدينا و لمن كان له حق علينا و لجميع المؤمنين و المؤمنات يا خير الناظرين و يا ارحم الراحمين»



.

## فهرست منابع و مآخذ

- ١. قرآن كريم.
- ٢. امالي، شيخ صدوق، متوفى ٣١٨. مؤسسه البعثة قم ١٤١٧ هــ
- ٣. بحارالانوار، العلامة المجلسي م ١١١١. طبع دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
- ۴. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، متوفی ۴۶۰. طبع خورشید. طبعة الرابعة ۱۳۶۵.
- ٥. ٣٨١٥ التوحيد، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١. طبع ١٣٨٧ هـ. جماعة المدرسين.
  - ۶. ثواب الاعمال، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع ١٣۶٨ هـ ش، امير قم.
    - ٧. جواهر السنية، حرعاملي، متوفي ١١٠۴، طبع مكتبة المفيد، قم.
- ٨. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، الشهيد الشاني، متوفى ٩٤٥، بتحقيمق
   السيد محمد كلانتر، ناشر دارالهادي للمطبوعات، قم ١٤٠٣.
- ٩. شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد، بتحقيق محممد ابوالفضل ابراهيم، طبع دار احياء التراث العربى، ١٣٨٥، بيروت.
- ١٠. الصحيفة السجادية، طبعة ١٤١١/٢٥ هـ ق، مؤسسة الامام المهدى، و مؤسسة الانصاريان، قم.
- ۱۱. غرر الحكم، مجموعه كلمات قصار حضرت على عليه السلام، مترجم انصارى،
   طبع سال ۱۳۳۵ش.
- ۱۲. كامل الزيارات، شيخ الجليل جعفر بن محمد بن قولويــه القمـــى، متــوفى ٣٤٨، طبع الاولى ١٤١٧، مؤســـه النشر الاسلامى.
  - ١٣. كشف الرموز، الفاضل الآبي، متوفى ٤٩٠. جامعة المدرسين، طبع اولي ١٤١٠ هـ.

- ۱۴. كفاية الاثر، الخزاز القمى الرازى، متوفى ۴۰۰ هـ \_انتشارات بيدار، طبع الخيام
   قم، ۱۴۰۱ هـ
- ۱۵. كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، متوفى ۲۸۱. طبع محرم الحرام ۱۴۰۵، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعة المدرسين.
- ۱۶. مستدرک الوسائل، محقق النوری الطبرسی، متوفی ۱۳۲۰. طبعةالثانیــة ۱۴۰۸. مؤسسه آل البیت علیهالسلام.
  - ١٧. جامع الرواة اردبيلي.
    - ١٨. مفاتيح الجنان.
- ١٩. منازل الآخرة، شيخ عباس قمى، متوفى ١٣٥٩، مؤسسه النشر الاسلامى بجماعة المدرسين قم، طبع ١٤١٩.
- ۲۰. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمسى، متوفى ٣٨١.
   طبع دارالكتب الاسلامى، طبع خامسة ١٣٩٠.
- ۲۱. منية المريد في ادب المفيد و المستفيد، الشهيد الثاني، متوفى ۹۶۶، طبع مكتب
   الاعلام الاسلامي، الاول ۱۴۰۹.
  - ٢٢. نهج البلاغة.
- ٢٣. وسائل الشيعة، حرعاملي، متوفى ١١٠۴، طبع دار الحياء التراث العربي، بيروت.

# آثار حضرت آیت الله العظمی صافی مدظله العالی در یک نگاه

ترجمه	زبان	نام کتاب	R
		قرأن و تفسير	
LATE	فارسى	تفسير أيه فطرت	4
	نعوبى	القر أن مصون عن النحريف	٢
	عربي	تفسير آية التطهير	٣
K=	عربي	تفسير آية الانذار	۴
	1.5.3	حديث	
اردو/انگلیسی	عزبي	منتخب الاثر در ۳ جلد	۵
	عربي	غيبة المنتظر	-
		قبس من مناقب أمير الغؤمنين (ع)	_
قارسى	Chi Ye	(مثة و غشر حديث من كتب عامة)	ż
فارسي	· · ·	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین (ع) در حدیث	-
· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	عربي	احاديث الاتمة الاثني عشر، اسنادها و	٧
-		الفاظها	
_	غربی	احاديث الفضائل	人
		طغه	
	فارسى	توضيح المسائل	G
_	فارسي	منتخب الاحكام	#X
	فارسى	أحكام نوجوانان	١.
	فارسى	جامع الاحكام در ۲ جلد	11
_	فارسي	استفتاثات قضايي	1,7
	فارسي	استفتائات يزشكي	1.6

150,00	فارسي	مناسک حج	77
عربى	فارسي	مناسك عمره مفرده	۱۵
	فارسي	هزار سؤال پيرامون حج	1,5
أذرى	فارسى	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در۲جلد	17
	فارسي	أحكام خمس	1,4
.E. S. C.	فارسي	اعتبار قصد قربت در وقف	ኒዲ
widen	فارسى	رساله در احكام تانويه	₹.
	68,75	فقه الحج در ۴ جلد	1.1
-	عربي	هداية العباد در ٢ جلد	75
_	عربي	هداية السائل	ïï
E71/28	غربي	حواشي على الغروة الوثقي	TH
	عربي	القول القاخر في صلاة المسافر	۲۵
	- عار جي	فقه الخمس	15
63253a	عرايي	أوقات الصلوة	ťΥ
	Le? J£	التعزير (احكامه و ملحقاته)	۲۸
فارسى	المرابح	ضرورة وجود الحكومة	79
4553	عزبي	رسالة في معاملات المستحدثة	۲۰
_	علوای	التداعي في مال من دون بينة و لايد	ŢŢ
	عربى	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	TT
_	عربي	حكم نكول المدعي عليه عن اليمين	44
<del>-</del>	عزبى	ارت الزوجة	TT
Program	غربي	مع الشيخ جاد العق في ارث العصبه	٣â
_	عربي	حول دیات ظریف این ناسح	75
-	تقويى	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	۳۷
group.	عوبي عوبي	الرسائل ألخمس	-
_	عربي	الشعائر الحسينية	۲۸
أذرى	Esta,	أنجه هر مسلمان بايد بداند	

		اصول فقه	
	غربى	بيان الاصول در٣ جلد	79
<del></del>	عربي	رسالة في الشهرة	4.
		رسالة في حكم الاقل و الاكثر	41
<del>14.5</del>	عوینی	في الشبهة الحكمية	
	عربى	رسالة في الشروط	44
		عقاید و کلام	
	فارسى	عرض دین	۲۳
	فارسى	به سوی آفریدگار	44
(absorbs)	فارسى	الهيات در نهج البلاغه	۴۵
and a	فارسى	معارف دین در ۲ جلد	48
The state of the s	فارسى	پیرامون روز تاریخی غدیر	۴٧
· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	فارسى	ندای اسلام از اروپا	44
age that	فارسى	نگرشی بر فلسفه و عرفان	49
	فارسى	نیایش در عرفات	۵-
	ا فارسی	سفرنامه حج	۵١
Market Company of the	فارسى	شهید آگاه	۲۵
آذری	فارسى	نوید امن و امان	۵۳
. RESPONSE	فارسى	پاسخ به ده پرسش	۵۴
	فارسى	اصالت مهدویت	۵۵
عربى	فارسى	تجلی توحید در نظام امامت	۵۶
.autoliar	فارسى	نظام امامت و رهبری	۵۷
TRANSPORT	فارسى	ولایت تکوینی و ولایت تشریعی	۸۵
2.1.3013212732737	فارسى	يبرامون معرفث امام	۵۹
	فارسى	عقيده نجات بخش	۶.
	فارسی	به سوی دولت کریمه	. 51
غربى	فارسى	باورداشت مهدويت	54
estatus estatu	فارسي	انتظار، عامل مقاومت و حرکت	54
عربی	فارسى	فروغ ولایت در دعای ندبه	54
	فارسى.	معرفت حجت خدا	۶۵
	فارسى	وابستکی جهان به امام زمان	55
انگلیسی	15	توضيحات پيرامون كتاب عقيده مهدويت	54
	قارسی	در تشیع امامیه	1

	فارسى	پیامهای مهدوی	81
انكليسي	فارسى	گفتمان مهدویت	59
	فارسى	امامت و مهدویت	44.
	فارسى	گفتمان عاشورایی	٧.
annints.	فارسى	مقالات كلامي	٧١
	عربي	الی هدی کتاب الله	YY
<u></u>	عزبی	ايران تسمع فتجيب	YT
TORNES.	عربي	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	YY
menter .	عربى	تعليقات علي رسالة الجبر و القدر	٧۵
	عربي	لمحات في الكتاب والحديث والمذهب	727
	غربى	صوت الحق و دعوةالصدق	٧۶
	عربى	رد اكذوبة خطبة الامام علي (ع)، على الزهرا (س)	YY
اردو/ فرانسه	غربی	مع الخطيب في خطوطه العريضة	٧٨
	غربی	رسالة في البداء	79
(Mades)	عربى	جلاء البصر لمن يتولى الاثمة الاثني عشر	۸.
_	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	٨١
and the second s	عربي	من لهذا العالم؟	٨٢
فارسى	عربی	بين العلمين، الشيخ الصدوق الشيخ المفيد	٨٣
فارسى		داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	
	عربی	مقدّمات مفصلّة على «مقتضب الاثر» و «مكيال المكارم» و «منتقى الجمان»	- 44
	عربی	امان الامّة من الضلال والاختلاف	۸۵
102030	غربي	البكاء على الامام الحسين (ع)	NE
eren.	عربى	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبارالدخيلة	AY

		تربيتي	FY
	فارسى	ماه مبارک رمضان،	W
		عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق راه اصلاح	<del>Jennerii</del>
	فارسى	(امر به معروف و نهی از منکر)	.49
Labelier *	فارسى	با جوانان	۹.
		تاريخ	
	فارسى	سيرحوزههاي علمي شيعة	91
- Andrews	قارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	٩٢
		سيره	
	فارسى	پرتوی از عظمت امام حسین (ع)	75
	فارسى	أيندي جمال	797
	قارسى	از نگاه أفتاب	717
_	فارسي	اشک و عبرت	ATT
		تراجم	
-	فارسى	زندگانی أیت الله أخوند ملامحمد جواد صافی	94
Appaidus	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۹۵
-	فارسى	زندگانی یوداسف	9,5
		و ما شعر	
manufa (	فارسى	ديوان اشعار	9.9
-	فارسى	يزم حضور	4.8
	قارسی	أفتاب مشرقين	99
-	فارسى	صحيفة المؤمن	100
<u></u>	فارسى	سبط المصطفى	1.1
	فأرسى	در آرزوی وصال	1-1
	e i sus	مقالهها و خطابهها	
	فارسى	حدیث بیداری (مجموعه پیامها)	1-5
isalineir	فارسى	شبپرگان و أفتاب	1-4
ESCHAN-	فارسي	شب عاشورا	-
	فارسى	صبح عاشورا	
	فارسى	با عاشوراییان	1.0

